

حزب ابزار برافروختن اخگر به شعله

در دفاع از مارکسیزم انقلابی، علیه رادیکالیزم خرده بورژوایی

مازیار رازی

"...هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموماً برای پرولتاریا موعظه وحدت و آشتی سر می دهند، بسوی آن دست دوستی دراز می کنند و می کوشند تا یک حزب بزرگ مخالف بر پا کنند که کلیه ی گرایش های مختلف یک حزب دمکراتیک را در بر گیرد. آنان می کوشند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال دمکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی تواند به پیش رود.... و بسود خرده بورژوایی رادیکال و بضرر کامل پرولتاریا تمام می شود." **مارکس و فردریک انگلس**

صفحه ۲۳

سایر مقالات

به کارگران اتحادیه جماهیر شوروی (تروتسکی)

صفحه ۷

کارگران چین: سوسیالیزم را اجرا کنید!

صفحه ۹

تاریخچه اول ماه مه (بخش دوم)

صفحه ۱۱

چطور از نشریه به عنوان سازمانده استفاده کنیم؟ (تونی کلیف)

صفحه ۱۹

بیانیه پیرامون اخراج از حزب

(کریستین راکفسکی)

صفحه ۲۱

Militant

تیر ۱۳۸۹ سال چهارم- دوره دوم- شماره ۳۲

میراث مارکسیستهای انقلابی ایران



مقاله سردبیر

درس های یکسال مقاومت

مازیار رازی

در اولین سالگرد وقایع خرداد ماه ۱۳۸۸، مهدی کروی و میر حسین موسوی و سپس هفت گروه «اصلاح طلب» از وزارت کشور، درخواست کردند به آن ها «اجازه» داده شود که در ۲۲ خرداد ۱۳۸۹، راهپیمایی «سکوت» برگزار کنند. آنها در «تقاضا نامه» خود نوشته بودند که «این راهپیمایی نه سخنران خواهد داشت و نه قطعنامه صادر خواهد کرد.» و اینکه «این راهپیمایی کاملاً مسالمت آمیز، بدون حمل سلاح و با رعایت موازین امنیت ملی خواهد بود». همچنین این «بر عهده دستگاه های انتظامی و امنیتی است که از هرگونه اخلال در برنامه از سوی افراد فرصت طلب و قانون شکن» ممانعت به عمل آورند. همین درخواست رقیق نیز از سوی دولت احمدی نژاد پذیرفته نشد و متعاقباً کروی و موسوی در بیانیه ای مشترک خود را ۲۰ خرداد ۱۳۸۹ منتشر کردند، و در آن اعلام کردند: «به دلیل حفظ جان و مال مردم از برگزاری از راهپیمایی در سالگرد دهمین دور انتخابات ریاست جمهوری» صرف نظر کرده و آن را عملاً لغو کردند. با این اقدام آنها بار دیگر به وضوح بر سخنان سال پیش میر حسین موسوی: «جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر نه کمتر» مهر تابید گذاشتند.

ادامه در صفحه ۲

پیش به سوی تدارک اعتصاب عمومی!



درس های یکسال مقاومت

از صفحه یک



با این توهم و اعتقاد به یک نظام دیکتاتوری نظامی نمی توان خود و سایرین را برای مقاومت آماده کرد. از همان گام نخست مشخص است که این حرکت تحت رهبری موسوی محکوم به شکست است.... بدیهی است که با چنین روشی، این راهپیمایی سرکوب خواهد شد و آقای موسوی طرفداران خود را بیشتر متفرق و دلسرد خواهد کرد... (جزوه ی: «از انتخابات تا انقلاب»، مازیار رازی، نشر کارگری سوسیالیستی)

همواره گرایشات مختلف بورژوازی اصلاح طلب درون مرزی و همکارانشان در جبهه اپوزیسیون برون مرزی (سلطنت طلبان، سوسیال دموکرات ها و حتی برخی جریانات به اصطلاح "چپ")، تمرکز خود را بر محور دعوای درون هیئت حاکم گذاشته اند. اکثر رسانه های جمعی و مطبوعات "منتقد" درونی و برونی توجه خود را به جدال میان «اصلاح طلبان» و «اصول گرایان» معطوف نموده اند. در میان این تبلیغات گسترده، هیچ سخنی از نقش و موقعیت ویژه طبقه کارگر ایران و سابقه مبارزاتی آن برای تحقق دموکراسی به میان نمی آید. گویا این طبقه اجتماعی اصولاً وجود خارجی ندارد!

طرفداران برون و درون مرزی «اصلاح طلبان»، از زندانی شدن رهبران اصلاح طلبان و تظاهر کنندگان به درستی سخن می گویند. بدیهی است که تمامی نیروی های مترقی اپوزیسیون می بایست نه تنها از حقوق دستگیر شدگان و زندانیان تظاهرات اخیر حمایت بدون قید و شرط کنند، بلکه از تمامی زندانیان سیاسی نیز باید حمایت گردد؛ به ویژه رهبران کارگرانی که در طی سال های اخیر در صف مقدم مبارزات ضد دولت احمدی نژاد قرار داشته اند؛ مانند منصور اسالو و اخیراً سعید تریان و رضا شهابی و غیره. متأسفانه در مورد کارگرانی که در ۵ سال حکومت احمدی نژاد زیر شکنجه های روحی و روانی و فیزیکی قرار گرفته اند هیچ مطلبی نوشته نمی شود. از شکایات خانواده های «اصلاح طلبان» اظهار نگرانی می کنند (به درستی)، اما کوچکترین اشاره ای به کارگران شرکت واحد و دستگیر شدگان اول ماه مه و صدها نفر از دانشجویان و زنان سوسیالیست و فعالین کارگری که مدت هاست زیر سخت ترین شکنجه ها قرار گرفته و وضعیت خانواده های آنان، نمی شود. علت این "سکوت" چیست؟

علت این برخوردهای متناقض پیچیده نیستند. سرمداران اصلاح طلب و سلطنت طلب و سوسیال دموکرات نیز خود دل خوشی از حرکت های مستقل کارگری ندارند. این رهبران اصلاح طلب مانند موسوی و خاتمی نیز برای حفظ امنیت سرمایه (با به زعم خود "دمکراسی")، چنان چه در جایگاه قدرت قرار گیرند، حرکت ها و اقدامات کارگری (اعتصابات برای بازپس گرفتن حقوق معوقه و ایجاد تشکل مستقل کارگری و غیره) را - که از منظر آنان صد البته اقدامات «غیرقانونی» محسوب می شوند - سرکوب خواهند کرد (چند سال حاکمیت موسوی، رفسنجانی و خاتمی نشان بر این ادعا است). زیرا خطر ناشی از یک اعتصاب کارگری، برای سرمایه داران، به مراتب عظیم تر از حملات «لباس شخصی ها» و «بسیج» ها به تظاهرات آرام و ساکت طرفداران اصلاح طلبان است. آنان به نیکی واقف هستند، که جریانی مانند بسیجی و لباس شخصی (ادامه دهندگان انصار حزب الله ده نمکی ها و الله کرم ها)، حتی چنان چه برخوردهای افراطی داشته باشند، در نهایت قابل کنترل است. اقدامات رهبران اصلاح طلب حتی در تندترین

بدیهی است که مقاومت در مورد بی عدالتی و تقلب آشکار به وسیله عده ای سرکوبگر نیاز به اخذ مجوز ندارد. مگر در دوره شاه میلیون ها نفر از مردم برای تظاهرات ضد استبدادی از پیش از شاه و یا ساواک مجوز کسب کردند؟ مگر همین "انقلابات" بورژوازی به اصطلاح مخملی و نارنجی و غیره که به وسیله افرادی نظیر موسوی ها در چند کشور علیه یک نظام استبدادی صورت گرفت با مجوز قانونی صورت گرفته است؟ رهبری یک جنبش توده ای با اتکا به موقعیت ویژه خود و برخورداری از پایه های اجتماعی، مردم را به شکل نامحدود تا رسیدن به خواست هایشان به خیابان ها می کشاند. تنها راه تضمین یک تغییر در هر جامعه ای تدوین مبارزات مردم و زیر سؤال بردن مشروعیت دولت استبدادی است. مسأله این است که آقای موسوی حتی در سطح همتایان و هم نظران خود در سایر نقاط جهان عمل نمی کند. از این رو در نهایت مورد سوء استفاده دولت استبدادی قرار گرفت. اکنون باید دید که یک سال پس از وقایع اخیر و در حاشیه سیاست های اصاح طلبان چه درس هایی از سالی که گذشت می توان گرفت؟

عدم اتکا به اصلاح طلبان و غرب

در بحبوحه ی بالا گرفتن تب اعتراضات به انتخابات در ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ ما چنین نوشتیم: "... موسوی قادر به رهبری حتی طرفداران خود نیست، چه رسد به سازماندهی مردم ایران علیه این تقلب بزرگ. نخستین اقدام اعتراضی میر حسین موسوی نامه نگاری با خامنه ای بود (کسی که خود مسبب و مسئول سازماندهی این شبه کودتای علیه آرای مردم است). همین نخستین گام نشان داد که آقای موسوی نسبت به سلسله مراتب بوروکراتیک دیکتاتوری روحانیت، که تحت کنترل ولی فقیه (خامنه ای) است، توهم دارد.



درگیری بر سر میزان "سهم" است. در حال حاضر، سپاه و نیروهای مسلح (به عنوان یکی از پایه های دولت فعلی، در کنار مؤتلفه بازار)، مدّت هاست که امور اقتصادی را در دست گرفته و این دقیقاً یکی از "مشکلات" جناح رفسنجانی است.

در ایران، قدرت سرمایه تجاری ماقبل سرمایه داری (بخش بازاری) ایران- که از محلّ واردات بی رویه کالاهای مصرفی و قاچاق کالا و دلالی و غیره ارتزاق می کند- بر قدرت سرمایه داری صنعتی (تولیدی) می چربد. این روش، بحران اقتصادی را تشدید کرده است. کار به جایی کشیده که بحران مالی بسیاری از شرکت های بزرگ صنعتی در بخش های خودرو (برای مثال، بدهی شش هزار میلیارد تومان ایران خودرو)، آلومینیوم، کشتی سازی (ورشکستگی شرکت صدرا)، مواد غذایی، کشاورزی، پتروشیمی، صنایع تولید لاستیک، قند و شکر را فرا گرفته است؛ و وفور کالاهای وارداتی در بسیاری موارد حتی امکان فروش محصولات را در بازار داخلی نابود کرده و منجر به این شده که کارگران بهای این ضعف نظام سرمایه داری را در حالت «حقوق معوقه» بپردازند! این روش ها، همراه با تحریم های اقتصادی، حتی صنایع نفت و گاز را، که نقش کلیدی در اقتصاد ایران بازی می کنند، در موقعیتی قرار داده اند که دچار کاهش سالانه ۴ تا ۸ درصد استخراج این مواد شده اند (این درصد معادل ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار بشکه در روز است!). این واقعیت ها بر خلاف نظریاتی است که جناح احمدی نژاد را «سرمایه داری ملی با بومی» و جناح رفسنجانی را «سرمایه داری بین المللی» می نامند.

بازتاب اقتصادی این وضعیت نا به سامان، بدان معنی است که سرمایه داران «صنعتی» و مدرن متمایل به غرب و تکنوکرات ها و سرمایه داران خارج از کشور، قادر به سرمایه گذاری امن نمی باشند. زیرا نه کنترلی بر سرمایه خود دارند و نه نهادی وجود دارد که امنیت آن را تضمین کند. سران دول اروپایی قبل از سرانیر کردن سرمایه های خود به ایران در حال مذاکره با سران رژیم در راستای تحقق این وضعیت بوده و نتیجه این زمینه ریزی ها، برقراری روابط حسنه اقتصادی و سیاسی از سوی دول اروپایی و حمایت های کنونی دول غرب از حرکت های اخیر به رهبری اصلاح طلبان است. در ضمن، نباید فراموش کرد که اوباما ها، سارکوزی ها و غیره هیچ اهمیتی به منافع و حقوق دموکراتیک درازمدت مردم ایران و به ویژه طبقه کارگر نمی دهند. این رهبران دول غربی، بارها در عمل نشان داده اند که خواهان منافع سرمایه داران کشور های خود هستند. این ها تغییرات به سوی «دمکراسی» در ایران را تنها برای آماده سازی زمینه ای برای سرمایه گذاری و چپاول منابع ملی و استثمار مضاعف کارگران ایران، می بینند. چنان چه احمدی نژاد جای خود را با موسوی تعویض کند، این دول با همکاری دولت موسوی در سرکوب کارگران ایران سهیم خواهند شد. سرکوب مطالبات به حق کارگران ایران نیز آغازی است برای سرکوب حقوق دموکراتیک کل جامعه در دوره آتی.

اتکا به نیروی مستقل خود و طبقه کارگر

سال پیش ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ چنین نوشتیم:
"...توده های مردم به ویژه در شرایطی که به شکل خودانگیخته به صحنه سیاسی وارد می شوند، انگیزه ها و اهداف به مراتب عالی

شکل آن با خامنه ای نماینگر مصالحه با او و اصلاحات از بالا و گرفتن چند امتیاز از وی می باشد. اما آغاز یک اعتصاب کاری ساده، می تواند پایه کلّ نظام سرمایه داری را به مخاطره اندازد (نگرانی ای که رفسنجانی ها و برخی از روحانیون قم به کرات به آن اشاره کرده اند).

بنابراین، بی توجهی به موقعیت کارگران ایران از سوی طرفداران «اصلاحات» و همکاران بین المللی شان، قابل درک است. تنها آن هایی که خواهان گسست کامل از رژیم حاکم و براندازی ریشه ای نظام سرمایه داری هستند، می توانند اهمیت نقش تعیین کننده طبقه کارگر را درک کرده و مدافع آن باشند.

رژیم کنونی ایران نه تنها وارث یک نظام سرمایه داری بحران زای جهان سومی است، که اضافه بر آن تضاد درونی خود را نیز داراست. تضاد درونی رژیم نیز از ابتدا و تا کنون بر محور چگونگی احیای یک نظام سرمایه داری مدرن در ایران بوده است. گرایش «اصلاح طلب» کنونی که پایه در سرمایه های «صنعتی»، «مالی» (بورس)، تکنوکرات های بلند پایه دستگاه دولتی، افسران «روشنفکر» متمایل به غرب، طبقه متوسط مرفه بالای شهرنشین دارد، خواهان برقراری نظامی منطبق با قوانین بین المللی سرمایه داری جهانی می باشد. این گرایش به نمایندگی رفسنجانی، موسوی و خاتمی، طی سال های پیش، با علم کردن عبارات بی معنایی نظیر «جامعه مدنی» در جهت تشکیل یک دولت یکپارچه بورژوازی مدرن و برقراری پیوند تنگاتنگ با دول امپریالیستی گام برداشته است. از دیدگاه این گرایش، امنیت سرمایه در ایران در درازمدت به نفع کلّ سرمایه داران ایرانی بوده و حیات رژیم اسلامی را به مثابه یک دولت «معقول» و مورد پذیرش در سطح بین المللی، پایدارتر و مستحکم تر خواهد کرد. از اینروست که کلیه نیروی های اپوزیسیون راست و میانه (سلطنت طلبان، جمهوری خواهان، دموکرات ها و توده ای و اکثریتی های سابق) در دوره خاتمی تا دیروز در «جبهه ۲ خرداد» و امروز در درون «جنبش سبز» قرار گرفته اند. این «جبهه» در واقع خواهان برقراری یک نظام سرمایه داری مدرن از طریق ادغام در سرمایه داری جهانی بوده و تدارکات لازم برای آن روند را زمینه ریزی کرده است. به سخن دیگر، آن ها خواهان نظامی هستند که در محور آن سرمایه داران قرار گرفته اند و نقش و دخالت دولت در حیطه اقتصادی به حداقل ممکن برسد.

از سوی دیگر، گرایش معروف به «اصول گرا» و یا «اقتدارگرا»، خواهان تداوم یک نظام اسلامی (البته هم چنان متمایل به غرب، اما با اخذ امتیازات بیشتر)، می باشد. پایه عمده این گرایش در سرمایه داران «سنتی» بازار بنا نهاده شده است. «اصولگرایان»، چشم انداز درازمدت سرمایه داری را نادیده گرفته و برای حفظ قدرت خود، منافع کلّ سرمایه داری را فدای منافع لحظه ای خود می کند. برنامه «اقتصادی» این گرایش، محدود به فروش مواد نفتی و غیرنفتی و پرکردن فوری جیب سرمایه داران بازاری می باشد. این گرایش در مقابل تراکم سرمایه ایستادگی کرده و اکثر مؤسسات را در کنترل دولت یا بخش های شبه دولتی (خودی) قرار داده است.

درگیری بین این دو جناح، در تحلیل نهایی صرفاً بر سر «سهم» شان است. انتقادهایی که روزنامه های «سبز» به روند خصوصی سازی می کنند، و یا انتقاداتی که روزنامه های هیئت حاکمه نسبت به وام های مشکوک بانک پارسیان و امثالهم داشتند، نشان دهنده



قدرت گیری طبقه کارگر و متحدانش، به طور مسالمت آمیز صورت نخواهد پذیرفت. زیرا که کل بورژوازی ایران (تمام باند های هیئت حاکم، سلطنت طلبان و سرمایه داران خارج از کشور و خادمان سوسیال دمکرات آنها) با کمک امپریالیزم در مقابل قدرت گیری طبقه کارگر ایران، با تمام قوای مسلحانه و ایدئولوژیک ایستادگی خواهند کرد. از اینرو طبقه کارگر باید برای سرنگونی قهر آمیز رژیم سرمایه داری و متحدان ملی اش، خود را آماده سازد. به سخن دیگر خود را برای یک انقلاب سرخ آماده کند و نه سبز!

طبقه کارگر تنها به اتکا به نیروی خود و مستقل از هر جناح و باند حکومتی و غیرحکومتی می تواند خود را برای انقلاب آتی آماده سازد. عدم شرکت فعال کارگران پیشرو در تحولات چند هفته پیش نیز نمایانگر این واقعیت است که آنان هیچ توهمی نسبت به «جنبش سبز» اصلاح طلبان ندارند. اما به علت عدم سازماندهی سراسری پیشین در وضعیت کنونی قادر به ارائه یک بدیل سرخ نیستند. این کمبود را کارگران تنها با اتحاد سراسری در راستای اعتصاب عمومی و تشکیل یک حزب پیشتاز انقلابی کارگری در آینده می توانند جبران کنند. زیرا، سازماندهی اعتصابات کارگری در راستای سرنگونی پیروزمندانه رژیم، بدون وجود یک حزب پیشتاز انقلابی کارگری غیرممکن است. طبقه کارگر برای کسب اعتماد به نفس و سازماندهی و آماده سازی خود برای انقلاب آتی مبارزات کنونی خود را بر محور مطالباتی مانند کنترل کارگری در کارخانه ها متمرکز می کند. تجربه سه دهه پیش در زمینه اعتراض ها و اعتصابات کارگری، نشان داد که نطفه های اولیه سازماندهی در میان کارگران وجود دارد. تشکیل محافل کارگری و گسترش و هماهنگی آن ها زمینه مساعدی برای سازماندهی کارگری فراهم می آورد. ایجاد و گسترش هسته های کارگری سوسیالیستی مخفی همراه با پیشروی کارگری، برای تدارک نظری و عملی روند انقلاب و در راستای ایجاد حزب پیشتاز انقلابی، تعیین کننده است.

امروز، با تحولات اخیر در میان جوانان و رادیکالیزه شدن جنبش (با وجود سرکوب های اخیر و دلسردی در میان برخی)، شاهد تبنانی هر چه بیشتر رهبران «اصلاح طلب» با سرمایه داران درونی، بیرونی و امپریالیزم خواهیم بود. در جامعه ایران نشانه هایی از گرایشات گریز از مرکز در درون طیف اصلاح طلبان به چشم می خورد، و این روند شدت خواهد یافت. بدیهی است که جنبش ضد استبدادی کنونی نیاز به رهبری خواهد داشت. این رهبری تنها رهبری طبقه کارگر است. اکنون زمان آن فرا رسیده است که کارگران پیشرو وارد میدان شده تا از موقعیت نسبتاً ضعیف رژیم و بورژوازی برای پیشبرد منافع و تحقق خواست های دیر هنگام خود حداکثر استفاده را برده و کارهای ناتمام اعتصابات چند سال پیش را به فرجام برسانند. با چنین اقداماتی، طبقه کارگر در موقعیت قرار می گیرد که جنبش توده ای کنونی را تقویت کرده و بدیلی به رهبری «اصلاح طلبان» ارائه دهد. اما امروز، برای برداشتن گام نخست، در صدر مبارزات کارگران پیشرو، یک مطالبه و اقدام قرار گرفته است: تدارک برای اعتصاب عمومی!

تر از رهبرانی چون موسوی دارند. جوانان ایران که برای مقابله با دیکتاتوری بالاجبار به موسوی رضایت دادند، باید از میان خود، رهبران خود را انتخاب کنند. ایجاد «کمیتة دفاع از خود» در مقابل اوباش لباس شخصی و پلیس ضد شورش در دستور کار آن ها می تواند قرار گیرد. هر اقدامی از سوی توده های جوان و هر سرکوب و هزینه ای که آنان پرداخت کنند، آن ها را در موقعیت بهتری برای تداوم مبارزات قرار می دهد. جوانان نباید در انتظار دستورالعمل های موسوی و ستاد انتخاباتی او باشند. موسوی در مقام سازماندهی مقاومت توده ای نیست.

تظاهرات امروز باید به دست خود جوانان سازماندهی شود. مقاومت یکپارچه در مقابل ارباب و اجحافات ابزار سرکوب خامنه ای - احمدی نژاد می تواند خنثی گردد، به شرطی که رهبری این حرکت توده ای به دست خود جوانان بیفتد. بدیهی است که مشارکت توده ای و مداوم، می تواند سیاست های سرکوب گر ایانه دولت را در نهایت خنثی کند....." (جزوه ی: «از انتخابات تا انقلاب»)، مازیار رازی، نشر کارگری سوسیالیستی)

نقش انقلابی طبقه کارگر در انقلاب آتی

بدیهی است که حتی چنان چه، رژیم استبدادی خامنه ای - احمدی نژاد مسالمت آمیز کنار رود و دولت نوین موسوی تضاد کنونی را حل کرده و یک جامعه مدرن سرمایه داری احیا کند، هنوز از پس حل مسایل اساسی جامعه بر نخواهد آمد. زیرا، رشد نیروهای مولده و جهش تکنولوژیک در ایران لازمه اش انجام بنیادین یک سلسله تکالیفی است که مقابل جامعه قرار گرفته اند. صنعتی کردن ایران بدون حل مسأله ارضی، حل مسأله ملی، حل مسأله زنان و سایر مسائل دمکراتیک عملی نیست. حل تکالیف دمکراتیک نیز بایستی همگام با حل ریشه ای مسایل اقتصادی صورت پذیرد، وگرنه همان مسائل دمکراتیک نیز لاینحل باقی خواهند ماند. حل ریشه ای مسایل اقتصادی نیز به مفهوم برقراری «اقتصاد با برنامه» (برنامه ریزی اقتصادی مطابق با نیازهای جامعه) است.

بورژوازی ایران چه در دوره حکومت شاه و چه دوره خمینی (و دوره رفسنجانی، خاتمی و احمدی نژاد)، به وضوح نشان داده است که قابلیت نه تنها حل مسایل اساسی اقتصادی را نداشته، بلکه توان انجام تکالیف بورژوا دمکراتیک (حل مسایل ارضی، ملی و جمهوری) را نیز در خود ندارد. این رژیم های سرمایه داری بارها نشان داده اند که تنها با اتکا به زور و ارباب قادر به تداوم حکومت خود هستند. عدم توانایی حل مسایل اجتماعی محققاً با نارضایتی و سپس اعتراض های توده ای مواجه شده و در مقابل این رژیم ها راهی جز سرکوب مردم باقی نخواهد گذاشت. این که شکل ظاهری دولت چگونه باشد (تاج دار، عمامه بسر و یا کروات) تغییری در این امر نمی دهد.

اما، طبقه کارگر ایران، با وجود پراکندگی کنونی و عدم آمادگی فوری برای تسخیر قدرت سیاسی، تنها نیرویی در جامعه است که توان حل تکالیف لاینحل جامعه ایران را در خود دارد. زیرا منافع درازمدت این طبقه در این امر نهفته است که بدون وقفه و هم زمان کل تکالیف دمکراتیک (مسأله ارضی، ملی) و سوسیالیستی (کنترل بر تولید و توزیع و اقتصاد با برنامه) را انجام دهد. بدیهی است که برای انجام چنین تکالیفی طبقه کارگر باید در مصدر قدرت قرار گیرد.



طرد شیوه مسالمت آمیز و تدارک برای انقلاب

سال پیش در ۶ تیر ۱۳۸۸ چنین نوشتیم:

«... در وضعیت کنونی ایران، که میلیون ها نفر از جوانان و اقشار متفاوت اجتماعی پا به صحنه مبارزات ضد استبدادی گذاشته اند، در وضعیتی که بحران سیاسی و اقتصادی به حدی رسیده است که بحث پیرامون "چشم انداز برون رفت از بحران جامعه" به یکی از مسایل محوری ما تبدیل شده است، بدیل های سیاسی متفاوتی برای حل مشکل جامعه در مقابل هم مطرح می گردند. نخستین بدیل، که در وضعیت کنونی بخش عمده طیف اپوزیسیون داخل و خارج را در بر می گیرد، بدیل "اصلاح طلبان" (یا سوسیال دموکراسی) است. امروز بخش وسیعی از نیروهای اپوزیسیون، خواهان تحول مسالمت آمیز و بدون قهر از درون نظام کنونی و از "بالا" هستند. تظاهرات اخیر تحت رهبری میر حسین موسوی و با حمایت سایر نیروهای اپوزیسیون بورژوازی (طرفداران عقاید و راه حل های سوسیال دموکراسی) نمود این گرایش فکری است. تجربه هشت سال حکومت خاتمی و چند هفته دخالت های میرحسین موسوی در عمل نشان داده است که این ها، راه حل برون رفت از بحران سیاسی نیست. دولت احمدی نژاد/خامنه ای با نیروی هر چه شدیدتر تظاهرات مسالمت آمیز طرفداران اصلاح طلب را در هم شکنده و در نهایت بار دیگر با اتکا به اوباش و چماق داران همیشگی اش، چند صبحی به حیات تنگین و نکبت بار خود ادامه خواهد داد.

بدیل دیگر، تغییرات بنیادی و یافتن راه حل های درازمدت برای تحقق آزادی های نه تنها مدنی، اجتماعی و سیاسی، بلکه آزادی اقتصادی است. بدیلی که کل نظام سرمایه داری را زیر سوال برده و آلترناتیو یک حکومت کارگری دموکراتیک را طرح می کند. بدیلی که اکثر زحمتکشان جامعه و تمام قشرهای تحت ستم را به اهداف عالی و نهایی آن ها می رساند. در تظاهرات اخیر بارها و بارها شاهد بودیم هنگامی که توده های مردم با ابزار سرکوب رو به رو شدند و به عبارتی تمامی منافذ و مجاری اعتراض به روی آن ها بسته شد، "سکوت" را شکانده و با صدای رسا شعار "مرگ بر دیکتاتوری" و "سرنگون باد نظام" را سر دادند. به سخن دیگر سرنگونی دولت سرمایه داری، به عنوان یک آلترناتیو، در سطح جامعه طرح شده است و این بدیل در تقابل کامل با سیاست اصلاح طلبان قرار دارد... (جزوه ی: «از انتخابات تا انقلاب»، مازیار رازی، نشر کارگری سوسیالیستی)

امروز طرح مسأله فروپاشی نظام موجود، هر روز صورتی عینی تر و ملموس تر از گذشته به خود می گیرد؛ حتی مدافعان رژیم نیز بدان اذعان داشته و از این رو به هراس افتاده اند و از وقوع نزدیک آن به یکدیگر هشدار می دهند (رجوع شود به نامه اخیر رفسنجانی به خامنه ای). همچنین، بحران عمیق اقتصادی و اختلاف های درونی رژیم، زمینه را برای مبارزات رادیکال تر کارگران و زحمتکشان در جهت سرنگونی رژیم سرمایه داری بیش از پیش فراهم می کند. به سخن دیگر دوره آتی، دوره جنگ داخلی، قیام و انقلاب است. بدیهی است که هر انقلابی نیز در درون خود «هرج و مرج»، «توطئه» و «کشتار و خونریزی» به همراه خواهد داشت. هر انقلابی همراه خود نیروهای «ضد انقلابی» را نیز پرورش می دهد؛ یعنی عناصر کهنه و ارتجاعی

که خواهان حفظ شرایط موجود و مناسبات جاری جامعه هستند؛ انقلاب یعنی «جنگ» طبقاتی؛ یعنی برآمد تضاد قهرآمیز میان عناصر مترقی و عناصر ارتجاعی و کهنه جامعه. در این جنگ، نیروها، بسته به ماهیت طبقاتی خود، در مقابل یا در کنار یکدیگر صف آرایی کرده و تا غلبه یکی بر دیگری پیش می روند. از سیاستمداران بورژوازی که امروز مردم را در خیابان ها به "سکوت" و روش "مسالمت آمیز" تشویق می کنند، باید پرسید: در شرایطی که جوانان مبارز ایران بدون خشونت و دست بردن به سلاح این چنین به خاک و خون کشیده شدند، چرا نباید "حق" دفاع از خود داشته باشند و مبارزه را برای غلبه بر دشمن، ولو با توسل به روش های قهرآمیز تا انتها به پیش برند؟ چرا نباید در مبارزاتی که بهای آن را با خون خود می دهند، امکان پیروزی و از میان برداشتن تمامی مزدوران و ابزار سرکوب آن ها را داشته باشند؟ این موعظه ها برای تشویق به آرامش و دوری از خشونت دیگر چیست؟ به عبارت دیگر، چرا از جوانان خواسته می شود که کشته شوند و پاسخ این مزدوران را ندهند؟

بر خلاف نظر سوسیال دمکرات ها و اصلاح طلبان لیبرال، انقلاب منطق خود را نیز دارد. قیام توده ای، به قول انگلس، یک «هنر» است. «جنگ طبقاتی»، «انقلاب»، «قیام» و «تسخیر قدرت» دارای «نظم» و ویژه ای است، که کلیه پتانسیل نیروهای انقلابی را در راستای سرنگونی نیروی ضد انقلابی بسیج می کند. نظامی است که تدارک و تحقق سرنگونی رژیم و ساخت بنای یک رژیم نوین را به فرجام می رساند. چنان چه انقلاب از سازماندهی و برنامه ریزی صحیح برخوردار و رهبری کارگری انقلابی داشته باشد، خونریزی و کشتار به مراتب پایین تر از آن چه که در دو هفته پیش رخ داده است، خواهد بود.

کارگران ایران و انقلاب

سوال اساسی ای که در مورد وضعیت ایران در مقابل ما مطرح می گردد اینست که: آیا طبقه کارگر ایران تجربه، آگاهی و آمادگی کافی برای تدارک انقلاب و جذب اکثریت قشرهای تحت ستم به دور برنامه خود را داراست یا خیر؟ به اعتقاد ما پاسخ مثبت است. طبقه کارگر ایران، نه تنها در هر جنبشی در راستای سرنگونی رژیم فعالانه سهم خواهد بود، که نقش محوری و تعیین کننده ای نیز ایفا خواهد کرد.

به سخن دیگر، در تحولات آتی ایران، مسأله سرنگونی رژیم با حضور فعال کارگران جوان در صحنه جنگ و انقلاب، پیوند خورده است. بدون دخالت مستقیم این طبقه، سرنگونی یا اصولاً صورت نمی گیرد و یا جنگ داخلی به نفع ضد انقلاب (و فی المثل در اشکال انقلاب های رنگی) خاتمه می یابد. حضور فعال طبقه کارگر در صحنه جنگ، تنها تضمین جلوگیری از هرج و مرج است.

طبقه کارگر در ایران هم تجربه تاریخی (قیام بهمن ماه ۱۳۵۷) و هم تجربه تشکیلاتی (اعتصابات سال های پیش) را دارد. هیچ یک از قشرهای تحت ستم جامعه و هم چنین دسته ها و احزاب رنکارنگ سیاسی اپوزیسیون در چنین موقعیتی نیستند.

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران بیش از هر چیز، بیانگر آغاز یک دوره مداخله توده های میلیونی در تعیین سرنوشت خود و نظم نوین اجتماعی بود. طبقه کارگر ایران بدون هیچ تجربه قبلی خاصی و



گرچه دولت برای قشرهای درگیر جنگ فی نفسه هدف نیست، اما ابزار عظیمی است برای سازماندهی، برهم زدن و سازماندهی مجدد مناسبات اجتماعی. هر تشکیلات سیاسی (چه بورژوازی و چه کمونیستی) می‌کوشد تا قدرت سیاسی را بدست آورد تا از این طریق بتواند دولت را در خدمت طبقه ای که وی نمایندگی آن را عهده دار است، قرار دهد.

«هرج و مرج»، «قیام»، «توطئه» و «جنگ داخلی»، همه اجزای جداناپذیر «انقلاب» هستند. در هر حرکتی برای سرنگونی دولت، جریان های سیاسی، اگر ساده لوح نباشند، با هدف تسخیر قدرت وارد کارزار جنگ و مبارزه می شوند. در جنگ داخلی، نیروها، متحدان طبیعی خود را در سنگرهای جنگ پیدا می کنند. نیروهایی که خواهان حفظ نظام سرمایه داری و دولت آن هستند (و صرفاً در صدد تغییر نام «رژیم» یا «حکومت» اند)، در یک جبهه قرار می گیرند و برعکس، نیروهایی که خواهان سرنگونی دولت سرمایه داری (در تمامی اشکال آن) و جایگزینی آن با دولت کارگری و دموکراتیک اند در یک سنگر مشترک قرار می گیرند. در جنگ داخلی، هر نیرو، ناگزیر در جبهه متحدان واقعی خود قرار می گیرد.

در صورت بروز اعتلای انقلابی در ایران، کارگران پیشرو، گرایش های آنارشیستی و آنارکو سندیکالیستی در درون جنبش کارگری، مارکسیست های انقلابی، زنان، ملیت های تحت ستم، دهقانان فقیر در یک سنگر قرار می گیرند. در مقابل آن ها، نیروهای طرفدار نظام سرمایه داری سنگربندی خواهند کرد. نیروهای بینابینی در جستجوی جبهه ای خواهند بود که از سازماندهی بهتری برخوردار است و از جهت، عنصر "محافظه کاری" در آن ها مشهود است؛ هر چه طبقه کارگر قاطعانه تر و با اعتماد نفس بیشتری عمل کند، به همان نسبت می تواند قشرهای بینابینی (لیبرال ها، دموکرات ها، خرده بورژوازی و غیره) را به خود جلب کند. مارکسیست های انقلابی هیچ گاه از قبل از وقوع انقلاب، به روی خرده بورژوازی حساسی باز نمی کنند، چرا که اینان به محض مشاهده کوچکترین ضعفی، جبهه خود را تغییر می دهند. خرده بورژوازی گرچه قادر است شور و شوقی ناگهانی و حتی خشمی انقلابی از خود نشان دهد، اما پشتکار ندارد. به محض برخورد با نامالیقات دلسرد می شود و از قله بلند امید در سراسیمه سرخوردگی می افتد.

بنابراین، در صورت وقوع تحولات غیرمترقبه (حمله نظامی یا جنگ داخلی) مارکسیست های انقلابی موظفند که جنگ داخلی را به انقلاب و نهایتاً قیام توده ای برای تسخیر قدرت تبدیل کنند؛ و این امر امکان پذیر نیست مگر این که از ابتدا اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر وجود داشته باشد. طبقه کارگر فقط در صورتی می تواند اعتماد به نفس لازم را برای براندازی حکومت به دست آورد که چشم انداز روشنی در برابرش گشوده شود و فرصت بیابد که تناسب نیروها را -که به نفع او در حال تغییر هستند- در میدان عمل بیازماید، و ضمناً وجود یک رهبری مطمئن از خود، ثابت قدم، و بصیر را در بالای سر خود حس کند.

۲۵ خرداد ۱۳۸۹

از درون سال ها اختناق دیکتاتوری نظامی «شاهنشاهی»، دخالتی از نظر وسعت و عمق، غیر قابل مقایسه با هیچ یک از انقلاب های توده ای-چه در تاریخ دوران پیشین ایران و چه سایر انقلاب های معاصر-انجام داد. انقلاب ایران نمونه بارزی بود از این که چگونه یک جنبش توده ای در جریان تکاملش می تواند قدرت سیاسی و نظامی یک دیکتاتوری وحشی بورژوازی متکی بر امپریالیزم را در هم بکوبد (و البته نشان داد که در صورت نبود یک رهبری صحیح، چگونه انقلاب زمینه را برای تضعیف یا نابودی خود فراهم می آورد).

برای نخستین بار در تاریخ ایران، در مدت زمان کوتاهی، عالی ترین اشکال خود-سازماندهی توده ها، شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان و کمیته های اعتصاب و محله ها و غیره-شکل گرفتند. جنبش زنان که سال ها در حالت سکون و انفعال به سر می برد، برای مطالبه خواست ها و حقوق خود پا به عرصه مبارزات گذاشت؛ ملیت های تحت ستم (کردها، عرب ها، بلوچ ها و مردم ترکمن صحرا) برای کسب حق تعیین سرنوشت با روحیه قاطع وارد کارزار مبارزه شدند. مبارزات بیکاران برای کسب و تضمین شغل و بیمه های تأمین اجتماعی و جنبش دانشجویی برای نظارت بر نظام آموزشی و استقلال آن از دولت و غیره در انقلاب مشاهده شدند.

کلیه این تجارب در پوست و استخوان کارگران و زحمتکشان باقی مانده است و در وضعیت بروز جنگ و انقلاب آتی، در سطح عالی تری مجدداً می تواند تکرار شود.

در مقابل، اپوزیسیون بورژوازی (جبهه ملی و نهضت آزادی و امثالهم) همانند یک طفل علیل در مقابل چنین جنبشی به مثابه یک ناظر صرف، مبهوت باقی ماند (سیاست های خاتمی و میرحسین موسوی بی شباهت به همقطاران سابق خود نیست).

اضافه بر این ها، طی ۳۱ سال اختناق حاکم، طبقه کارگر ایران نشان داد که با تمامی فراز و فرودها، دست از مبارزه بر نداشته است. تنها افراد مغرض این واقعیت را انکار می کنند. صدها اعتصاب کارگری در کارخانه های ایران، طغیان شهرهای ایران، وقایع «اسلام شهر»، مبارزات کارگران هفت تپه، صدرا، و کارگران نساجی کردستان و غیره همه حکایت از تداوم جنبش کارگری است. جنبشی که سوای تمامی فرازها و فرودها، دوره هایی از اختگی و سستی یا غرّش و طغیان، در مجموع متکامل و روبه جلو بوده و این حقیقتی است که به هیچ رو نمی توان انکار کرد.

مبارزه برای قدرت سیاسی

از دیدگاه مارکسیست های انقلابی، انقلاب مبارزه ای است میان نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. دولت ابزاری است در دست نیروهای غالب اجتماعی. این ابزار همانند ماشینی، اجزای مشخص خود را داراست: نیروی محرک، موتور، مکانیزم انتقال و مکانیزم اجرایی. نیروی محرک دولت منافع طبقاتی است؛ مکانیزم موتوری آن تهییج، نشریات، تبلیغات و مدارس، حزب ها، مساجد، تظاهرات خیابانی و قیام هاست. مکانیزم آن تشکیلات مقننه، طبقه، قشرهای ممتاز جامعه، روحانیون، می باشد و بالأخره مکانیزم اجرایی آن دستگاه اداری، پاسداران، پلیس، بسیجی و لباس شخصی ها، دادگاه ها، زندان ها و سپاه است.



به کارگران اتحاد جماهیر شوروی

لئون تروتسکی، مه ۱۹۴۰



درود بر کارگران شوروی، کشاورزان مزارع اشتراکی، سربازان ارتش سرخ و ملوانان نیروی دریایی سرخ! دروهای من را از مکزیک، این سرزمین دوردست، پذیرا باشید؛ سرزمینی که پس از تبعید به ترکیه به دست باند استالین و پس از آن که بورژوازی مرا از کشوری به کشور دیگر مورد تعقیب قرار داد، به آن پناهنده شدم.

رفقای عزیز! مطبوعات دروغ گوی استالینیستی، مدت هاست که از روی خصومت، در مورد تمامی مسائل، من جمله آن چه که به خود من و همفکران سیاسی من مربوط می شود، شما را می فریفته است. آن چه شما دارید، مطبوعات کارگری نیست؛ شما تنها مطبوعات بوروکراسی را می خوانید؛ مطبوعاتی که به طور سیستماتیک دروغ پردازی می کند تا بلکه شما را در تاریکی نگاه دارد و بدین گونه، امنیت یک کاست طفیلی ممتاز را حفظ کند.

آنان که جرأت می کنند تا در مقابل بوروکراسی منفور جهانی فریاد بزنند، "تروتسکیست"، گماشتگان یک قدرت خارجی، خطاب می شوند؛ به آن ها برچسب جاسوس می خورد- تا دیروز، جاسوس های آلمان و امروز جاسوس های انگلستان و فرانسه- و بعد هم به سوی جوخه مرگ فرستاده می شوند. ده ها هزار نفر از مبارزین انقلابی، در مقابل پوزه گربه های گ.پ.ا^(۱) در اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اطراف، به خصوص در اسپانیا، به خاک افتاده اند.

تمامی آن ها به عنوان کارگزاران فاشیسم معرفی شدند. این تهمت نفرت انگیز را باور نکنید! جرم آن ها، دفاع از کارگران و دهقانان در مقابل سبعیت و درنده خویی بوروکراسی بود. تمامی گارد سابق بولشویسم، تمامی یاران و همکاران لنین، همه مبارزین انقلاب اکبر، همه قهرمانان جنگ داخلی، به دست استالین به قتل رسیده اند. در تاریخ، نام استالین برای همیشه با داغ رسوایی قابیل به ثبت خواهد رسید!

انقلاب، برای بوروکرات ها به وجود نیامد!

انقلاب اکبر، به خاطر زحمتکشان و نه به خاطر انگل های جدید، صورت گرفت. اما در نتیجه تأخیر در انقلاب جهانی، در نتیجه فرسودگی و عموماً عقب نشینی کارگران روسیه و خصوصاً دهقانان روسیه، یک کاست خشن و طفیلی، که رهبر آن استالین است، خود را در جمهوری شورایی و در مقابل مردم خود، برپا کرد.

حزب بولشویک سابق، به ابزاری برای این کاست بدل شد. بین الملل کمونیست، که روزی سازمانی جهانی بود، امروز به ابزار سازشکار اولیگارشیک مسکو تبدیل شده است. شوراهای کارگران و دهقانان، مدت هاست که نابود شده و جای خود را به کمیسر ها، دبیران [حزب] و عوامل منحط گ.پ.ا داده است.

اما، خوشبختانه، هنوز در میان دستاوردهای به جای مانده از انقلاب اکبر، صنعت ملی شده و اقتصاد اشتراکی شوروی وجود

تاریخ نگارش: مه ۱۹۴۰

نخستین انتشار: بین الملل چهارم، جلد ۱، شماره ۵، اکتبر ۱۹۴۰، صص. ۱۴۰-۱۴۱

ترجمه: بین الملل چهارم

ترجمه از انگلیسی به فارسی: آرمان پویان

مقدمه مترجم: نامه زیر از تروتسکی خطاب به کارگران شوروی، بی تردید یکی از اسناد با ارزش تاریخی است که به روشنی نشان می دهد نقد و موضع گیری تروتسکی در قبال شوروی، از اساس با موضع گیری بورژوازی و امپریالیسم متفاوت بوده است. آن جا که تروتسکی آشکارا اعلام می کند که با تمام توان خود از شوروی و دستاوردهای به جای مانده از انقلاب اکبر دفاع خواهد کرد، عملاً راه را به روی دروغ پردازی ها و سفسطه های مکرر و متداول استالینیست ها، این دشمنان سرسخت مارکسیسم انقلابی، می بندد. اما تروتسکی، هوشیارانه اعلام می کند که این "دستاوردها"، ضمن آن که می باید مورد دفاع قرار گیرد، تنها زمانی به مردم شوروی خدمت خواهد کرد، که آن ها در مقابل دستگاه عریض بوروکراسی استالینی بایستند. برخلاف اتهامات ننگ آور استالینیسم، همین نامه به تنهایی نشان می دهد که تروتسکی نه اندیشه نابودی شوروی و "خدمت به امپریالیسم"، که فکر "زایش مجدد" آن را از طریق قیام کارگران، دهقانان، و سربازان ارتش سرخ و زحمتکشان درسر داشته است. تاریخ، بهترین گواهی است که صحت تحلیل های لئون تروتسکی، این انقلابی پیگیر و خستگی ناپذیر را نشان می دهد.



هدف بین الملل چهارم



هدف بین الملل چهارم، بسط انقلاب اکتبر به تمام جهان و در عین حال، زایش مجدد اتحاد جماهیر شوروی از طریق پاکسازی آن از وجود بوروکراسی انگلی است. چنین هدفی، تنها از یک راه محقق می شود: خیزش کارگران، دهقانان، سربازان ارتش سرخ و ملوانان نیروی دریایی سرخ علیه کاست جدید ستمگران و انگل ها. برای آماده ساختن این خیزش، به حزبی جدید نیاز است. یک سازمان متهور و صادق انقلابی، متشکل از کارگران پیشرو. بین الملل چهارم، وظیفه خود را ساختن چنین حزبی در اتحاد شوروی می داند.

کارگران پیشرو! نخستین کسانی باشید که به سوی پرچم مارکس و لنین، که اکنون پرچم بین الملل چهارم است، صف آرایی می کنید! در شرایط وجود ممنوعیت های استالینیستی، طریقه ایجاد هسته های انقلابی قابل اطمینانی را که تماماً با یک دیگر پیوند دارند، بیاموزید! بین این هسته ها ارتباط ایجاد کنید! چگونگی ایجاد تماس در بین مردم متعهد و قابل اعتماد، به خصوص در بین ملوانان، با همفکران انقلابی خود در سرزمین بورژوازی را بیاموزید! چنین کاری دشوار است، اما می تواند صورت گیرد.

جنگ حاضر بیش تر و بیش تر گسترش خواهد یافت، خرابی های بسیاری به جای خواهد گذاشت، مصیبت ها، یأس و اعتراضات بیش تر و بیش تری ایجاد خواهد کرد، و کل جهان را به سوی انفجارهای انقلابی جدید سوق خواهد داد. انقلاب جهانی می باید توده های کارگر شوروی را با تهور و عزمی جدید، تقویت و حامیان بوروکراتیک کاست استالین را تضعیف کند. تدارک برای این لحظه، از طریق کار سرسختانه و پیگیر انقلابی، ضروری است. سرنوشت کشور ما، آینده مردم ما، سرنوشت فرزندان و نوگان ما در خطر است.

دارد. بر چنین بنیانی است که شوراهای کارگران، می تواند به ساخت جامعه ای نوین و شادتر بپردازد. این بنیان، تحت هیچ شرایطی نمی تواند از سوی ما به بورژوازی جهانی واگذار شود. این وظیفه انقلابیون است که با جنگ و دندان از هر آن چه که طبقه کارگر به دست آورده است، دفاع کند؛ چه حقوق دموکراتیک و برنامه تعیین سطح دستمزد^(۱)، و چه ملی سازی ابزار تولید و اقتصاد برنامه ریزی شده، به مثابه یکی از پیروزی های عظیم نوع بشر.

کسانی که قادر نیستند از دستاوردهای تاکنون به دست آمده دفاع کنند، هرگز نمی توانند برای مطالبات نوین مبارزه نمایند. برخلاف ابهامات امپریالیستی، ما با تمام توان خود از اتحاد شوروی دفاع خواهیم کرد. با این حال، دستاوردهای انقلاب اکتبر تنها زمانی در خدمت مردم خواهد بود که آن ها قابلیت خود را در برخورد با بوروکراسی استالینیستی به اثبات رسانند، همانند همان برخوردی که روزی با بوروکراسی و بورژوازی تزار داشتند.

استالینیسم، اتحاد شوروی را در معرض خطر قرار می دهد

اگر حیات اقتصادی شوروی بنا به منافع مردم هدایت شده بود؛ اگر بوروکراسی قسمت عمده درآمد ملی را نبلعیده و بیهود تلف نکرده بود؛ اگر بوروکراسی منافع حیاتی مردم را زیر پا له نکرده بود، آن گاه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی می توانست هم چون یک آهنربا، به قطب بزرگی برای جذب زحمتکشان جهان تبدیل شود و مصونیت آن از تعرض نیز تضمین گردد.

اما رژیم ننگین و مستبد استالین، شوروی را از این قدرت جذب خود محروم ساخته است. در طی جنگ با فینلند، نه فقط اکثریت دهقانان فینلند، که حتی اکثریت کارگران فینلند نیز نشان دادند که در طرف بورژوازی خود هستند. این موضوع چندان هم عجیب نیست، چرا که آن ها از ستم بی ماندی که بوروکراسی استالینی به کارگران اطراف لنینگراد و کل شوروی روا می دارد، آگاه هستند. بدین ترتیب، بوروکراسی استالینیستی- که در وطن اش جسور و تشنه خون، و در پیش روی دشمنان امپریالیست، بزدل است- به سرچشمه اصلی خطر جنگ برای اتحاد شوروی بدل گردیده است.

حزب بولشویک سابق و بین الملل سوّم، متلاشی و مضمحل شده است. انقلابیون صدیق و پیشرو، در خارج بین الملل چهارم را تشکیل داده اند که تاکنون بخش هایی را در اکثر کشورهای دنیا بنانهاده است. من عضوی از این بین الملل جدید هستم.

برای مشارکت در این کار، من زیر همان پرچمی باقی می مانم که همراه با شما یا پدران و برادران بزرگتان در سال ۱۹۱۷ و در سراسر سال های جنگ داخلی، به آن خدمت کردم؛ همان پرچمی که تحت آن، با یک دیگر و در کنار لنین، دولت شوروی و ارتش سرخ را بنیان نهادیم.



کارگر هوندا در چین می گوید

نابود باد استالین قابیل صفت و کانون توطئه او! (۱)

"سوسیالیزم را اجرا کنید! سرمایه داری

نابود باد بوروکراسی درنده خو!

را ارزانی ما نکنید!"

زنده باد اتحاد شوروی، سنگر زحمتکشان!

زنده باد انقلاب سوسیالیستی جهانی!

برادرانه،

لئون تروتسکی

مه ۱۹۴۰



هیکوکو

منبع:

ترجمه: مسعود فائقی

یک کارگر هوندا در چین از فرجام اعتصاب تاریخی سخن می گوید:

"والدین ما از این بازار کار ارزان، رنج برده اند و اکنون سالخورده می شوند. آیا ما می خواهیم همان طریقه ی والدین مان را دنبال کنیم؟" این سؤال را یک کارگر ناشناس هوندا در چین، در پستی اینترنتی می پرسد؛ او در این پست، انگیزه های پشت اعتصاب دو هفته ای گیج کننده ای که تولید هوندا را در سراسر کشور به تعطیلی کشاند، تشریح می کند. اعتصابات در چین، غیر قانونی نیستند اما معمولاً مغلوب می شوند، سرپوش گذاشته می شوند یا با احساس هشدار از این اعتصابات، به سرعت، قدری خارج از چارچوب، تسویه می شوند. اما بر عکس دفعات پیشین، این اقدام، چهار کارخانه ی مونتاژ خارجی بکس و قطعات موتور شرکت هوندا را بر زمین نشانده؛ حالتی مانند وحشت زدگی را در ابزار فشار تجارت بروز داد به طوریکه سرمایه گذاران از نمایش آشکار مخالفت به ناله افتادند و مطابق گزارشات، اعتصاب، موفق به افزایش ۲۴ درصدی دستمزد شد.

۱۹۰۰ کارگر کارخانه ی قطعات یدکی که ماهیانه بین ۱۳۱ و ۲۱۹ دلار در آمد دارند، اعتصابی را به راه انداخته بودند که خواستار یک افزایش ۵۳ درصدی در پاداش و توانائی انتخاب مقامات اتحادیه های شان بود. هنوز در این باره که آیا مطالبه برآورده شده است، اطلاعی در دست نیست اما کارخانه، امروز

هشدار! مطبوعات استالین مطمئناً اعلام خواهند کرد که این نامه از سوی "عمال امپریالیسم" فرستاده می شود. اما از پیش آگاه باشید که این یک دروغ است. این نامه، از طریق انقلابیون قابل اعتمادی که حاضرند برای سوسیالیسم، جان خود را هم به خطر ببانازند، به اتحاد شوروی خواهد رسید. این نامه را تکثیر و در بیش ترین حد ممکن توزیع کنید. ل.ت

<http://marxists.catbull.com/archive/trotsky/۱۹۴۰/۰۵/workers.htm>

توضیحات مترجم:

(۱) Wage Scale: برنامه تعیین سطح دستمزد برای مشاغل مختلف موجود در یک صنعت، کارخانه، شرکت و... معین.

(۲) پلیس مخفی "جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه شوروی" (RSFSR)، و اتحاد شوروی در طی سال های ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۴. در تاریخ ۶ فوریه ۱۹۲۲، سازمان "چکا" به "گ.ب.ا." (GPU)، به عنوان دیارتمانی از "ان.کا. و.د." (NKVD)، کمیسریای خلق برای امور خارجه تغییر یافت.

(۳) Camarilla: گروهی از کشورها یا افراد ذی نفع که با احاطه پادشاه یا حاکم یک کشور، عملاً در پشت پرده بر تصمیم گیری های وی تأثیر می گذارند. این اصطلاح از کلمه اسپانیایی Camarilla (مصغر Cámara) به معنای "اتاق کوچک" یا کابینه خصوصی پادشاه، گرفته شده است. عموماً آن را در فارسی "کانون توطئه" ترجمه می کنند.



عنوان ابلهان به تمسخر گرفت. حسن نیت آنان کجا بود؟ بنابراین ما دیگر بار در ۲۱ مه اعتصاب را از سر گرفتیم. مدیران ژاپنی به تهیه ی عکس از ما توسل جسته اند تا ما را برای از سر گیری تولید، تهدید کنند! در این لحظه ی بحرانی، اتحادیه ی عظیم کارگری ما، کاری برای ما انجام نمی دهد! در عوض آنان فقط از ما خواسته اند که به خط تولید باز گردیم! آیا این است آنچه که یک اتحادیه، می بایست مشغول انجامش باشد؟ شما از حقوق ماهیانه ی ما، ۵ یوان (حدود ۶۳۰ تومان با احتساب هر یوان ۱۲۶ تومان) بر می دارید اما، ببینید که برای ما چه کرده اید! در ۲۲ ماه مه، مدیر ژاپنی، دو تن از رهبران مان را برای تهدید ما جهت از سرگیری تولید، اخراج کرد. پس آیا این است حسن نیت شما؟ در ۲۴ مه شما اعلان دادید که جیره های ما را از ۶۵ یوان به ۱۲۰ یوان افزایش می دهید و تنها، یک افزایش ۵۵ یوانی! بنابراین، این است حسن نیت شما؟ و شما به ضبط ویدیویی برای تهدید ما ادامه می دهید. این دلیل دیگریست که ما به اعتصاب ادامه می دهیم. چین! این کشور، رقابت کم هزینه و نیروی کار ارزان قیمت را ترویج می کند. تولید ناخالص داخلی ما، رشد می کند! اما این رشد بر استثمار نیروی کار ارزان ما متکی است. تمام این ثروت را ما خلق کرده ایم اما در عوض، دستمزد های بسیار پایین نصیب مان می شود. دستمزد های ما هنوز در سطح کمترین دستمزد است. ما هنوز در کشاکش زندگی بخور و نمیر با این دستمزدیم. ما این ثروت را خلق کردیم. آیا ما سزاوار تحصیل حقوق بهتر نیستیم؟ با چنین دستمزد های اسفناکی، ما چگونه خیال اعتلای اقتصاد ملی مان را داریم؟ این (گونه از بی عدالتی) اکنون، بسیار رایج است. والدین ما از این بازار کار ارزان رنج برده اند و اکنون سالخورده می شوند. و اکنون آیا ما، نسل پس از دهه ی ۸۰ و ۹۰، دنباله رو طریقه ی والدین مان باشیم؟ من باور دارم که هیچ والدینی چنین نمی خواهد. چرا که همه ی آنان روزی این مسیر را پیموده اند و می دانند که چه دشوار است. ما دیگر نمی خواهیم این راه را برویم. دوران، دگرگون شده است! بنابراین این گونه رژیم کار ارزان، باید خاتمه یابد. هوندا یک کمپانی ژاپنی است و ژاپن، کشوری سرمایه داریست. اما گمان می رود که چین کشوری سوسیالیست باشد! کمپانی های ژاپنی ای که در چین سرمایه گذاری می کنند باید تابع قوانین چین باشند. به سوسیالیسم عمل کنید! سرمایه داری را ارزانی ما نکنید!



مجددا تولید را از سر می گیرد در حالیکه گروه کوچکی از مبارزین از استقرار خودداری می کنند. در این بین دو رهبر اعتصاب، طی اقدام، تیر خوردند. در ادامه نوشته ای اینترنتی می آید که یافته و ترجمه ی "او لونگ یو" فعال کارگری هنگ کنگ، است: هوندا جزو ۵۰۰ شرکت بزرگ دنیاست! هوندا در سال گذشته بیش از ۴ میلیارد یوان (۵۶۰ میلیون دلار) در آمد داشته است! این شرکت یک میلیارد یوان بیش از سال پیشتر در آمد داشته! بگذارید هوندا را با سایر حرفه ها مقایسه کنیم. اما به هیچ وجه نمی توان آن را مقایسه کرد! این جزو ۵۰۰ شرکت بزرگ دنیاست که در سال ۲۰۰۹ بیش از چهار میلیارد دلار یوان در آمد داشته اما مینیم (کمینه) مقدار دستمزد را به کارگران می پردازد. این شرکت ماهانه به شما ۱۰۰۰ یوان (۱۳۵,۴۲ دلار آمریکا که با احتساب هر دلار ۹۳۳۱ ریال می شود ۱۲۶۳۵۹۲ ریال ایران) حقوق می دهد، که بدون احتساب مخارج تعطیلات، تنها کفاف خوراک را می دهد! آیا شما جرأت می کنید برای این کمپانی کار کنید؟ شاید شما بگوئید هوندا با اعانه ی حقوق بازنشستگی به ما کمک کرده است و سایر کمپانی ها نه. به یاد داشته باشید که اعانه ندادن کارفرمایان به صندوق بازنشستگی، غیر قانونیست. شما باید شکایت ها را، به کمیته ی کارگری، پرونده کنید. شرکتی که جزو ۵۰۰ شرکت بزرگ دنیاست نمی تواند به سادگی، دست به چنین اقدامات غیر قانونی بزند. زمان، دستمزد های ما را بالا برده است؛ ۳۵۵ یوان (مجموعاً می شود ۱۶۸ هزار تومان)! این افزایش، مرکب است از یک افزایش ۲۰۰ یوانی در حقوق پایه، افزایش ۳۵ یوانی حق معاش و افزایش ۱۲۰ یوانی جیره ی غذائی. ممکن است بگوئید پس از این افزایش دستمزد، سطح حقوق ما به ۱۵۰۰ یوان رسید. تمام حرفه های پیرامونی نیز حقوقی در همین سطح، پیشنهاد می کنند. اما چگونه یک نفر می تواند هوندا را با سایر حرفه ها مقایسه کند در حالیکه هوندا سود سالیانه ای، فراتر از ۴ میلیارد یوان (۵۶۰ میلیون دلار) دارد؟ و این سود ممکن است در آینده افزایش نیز یابد. همه ی ما می دانیم که صنعت اتومبیل، صنعت بسیار سود آوریست. این سود توسط ما کارگران خط مقدم، خلق شده است! اما ما که این سود را به وجود آوردیم، چه نصیبمان می شود؟ البته، اگر ما راضی نیستیم می توانیم استعفا دهیم اما هوندا به استخدام نیروی کار تازه ادامه خواهد داد و برادران و خواهران ما در اینجا، رنج خواهند برد! حتی اگر ما از این کمپانی خارج شویم، مجبوریم برای منافع برادران و خواهران مان مبارزه کنیم! این دلیل دیگری است که ما را به ادامه ی اعتصاب می خواند! شماری، حتی می گویند که چون ما شاگرد دبیرستان فنی درجه دوم و آموزشگاه حرفه ای (آموزش جهت شاغل شدن) هستیم مستحق دستمزد های بالاتر نیستیم. در وهله ی اول ما بایلم بیرسم: آیا ما را به عنوان شاگرد دبیرستان فنی درجه دو تحقیر می کنید؟ من شما را به شدت حقیر می شمارم! اگر چه ما شاگردان دبیرستان فنی درجه دو هستیم اما ظرف یک سال سودی بالغ بر ۴ میلیارد یوان تولید کرده ایم! آیا شما قادرید؟ نه نمی توانید. در ۱۷ می، زمانی که اعتصاب آغاز شد مدیران سطح بالای ژاپنی به ما سفارش کردند که مجددا تولید را از سر بگیریم. ما پاسخ دادیم، در آینده، فراوان تولید می کنیم و یک هفته جهت پاسخ به مطالبات مان به آنان فرصت دادیم و گفتیم در غیر این صورت دست از کار می کشیم. آنان سپس مخفیانه بر رهبران ما آتش گشودند. مدیر عمومی در دفترش، ما را به



الکساندر تراچتبرگ . آرشیو اول مه

تاریخچه ی اول مه



بخش دوم

جنبش اعتصابی وسعت می گیرد

بهترین راه آگاهی از وجهه ی کارگران ، بررسی وسعت و جدیت مبارزات آنهاست . شمار اعتصاب ها در طول يك دوره ی معین ، مقیاسیست شایسته برای سنجش وجهه ی مبارزاتی کارگران . مقایسه ی تعداد اعتصاب های ۱۸۸۵ و ۱۸۸۶ میلادی با سالهای پیشین نمایانگر تأثیر روح مبارزه در تحریک جنبش کارگری است . نه تنها کارگران مهيای فعالیت یکم مه ۱۸۸۶ میشدند بلکه در ۱۸۸۵ ، شمار اعتصابات تا آن موقع رشدی محسوس نشان میداد . طی سالهای ۱۸۸۵-۱۸۸۱ به طور میانگین کمتر از ۵۰۰ مورد بود و سالانه به طور متوسط حدود ۱۵۰,۰۰۰ کارگر را درگیر کرد . اعتصابات و تحریم ها در ۱۸۸۵ به به حدود ۷۰۰ مورد افزایش یافت و شمار کارگران درگیر به ۲۵۰,۰۰۰ جهش کرد . در ۱۸۸۶ شمار اعتصابات ، بیش از دو برابر ۱۸۸۵ شد و به ۱۵۷۲ مورد رسید و به همان نسبت شمار کارگران تأثیر پذیرفته به ۶۰۰,۰۰۰ رسید . چگونگی گسترش جنبش اعتصابی ۱۸۸۶ از این حقیقت آشکار می شود که در ۱۸۸۵ تنها ۲۴۶۷ تشکل متأثر از اعتصاب موجود بود و این مقدار در سال بعد به ۱۱۵۶۲ مورد رسید . علی رغم کارشکنی آشکار رهبریت *R of L* بر آورد می شود که حدود ۵۰۰,۰۰۰ کارگر ، مستقیماً در اعتصاب هشت ساعت درگیر شدند .

کانون اعتصاب ، شهر شیکاگو بود ، جایی که جنبش اعتصابی در گسترده ترین و ضعیف ترین قرار داشت اما شهر های متعدد دیگری در مبارزه ی اول مه درگیر شدند . نیویورک ، بالتیمور ، واشینگتن ، میلوکی ، سینسیناتی ، سنت لوییس ، پیتس بورگ ، دیترویت و بسیاری شهر دیگر ، صحنه هایی ممتاز را در اعتصاب رقم زدند . خصوصیت جنبش اعتصابی عبارت بود از بی تجربگی و کارگران سازمان نیافته ای که وارد گود مبارزه شدند و چنین

اعتصابات سمپاتیکی در آن دوره کاملاً رایج بود . يك روح سرکش در کشور ، گسترده بود و مورخین بورژوا از "نزاع اجتماعی" و تنفر از سرمایه - که در طول این اعتصابات نمود پیدا کرد- و نیز از اشتیاق توده ی مردم راه یافته به جنبش به سخن میگفتند . برآورد می شود حدود نیمی از کارگران اعتصابی در اول مه ، موفق بودند و هر کجا به هشت ساعت دست نیافتند ، موفق به کاهش قابل ملاحظه ی ساعات کار شدند .

اعتصاب شیکاگو و واقعه ی هیمارکت

اعتصاب یکم مه بیش از همه در شیکاگو حالت تهجمی داشت که در آن زمان کانون جنبش مبارز چپ کارگری بود . هرچند از لحاظ شفافیت سیاسی در پاره ای از مسائل جنبش کارگری ، نارسا بود با این حال جنبشی بود مبارز که همیشه آماده بود کارگران را برای فعالیت فراخواند ، روحیه ی نبرد را در کارگران بالا برده و آرمانهای کارگران را نه تنها با بهبود فوری زندگی و شرایط کار بلکه به همان اندازه در برانداختن نظام سرمایه داری به عمل آورد . به مدد دسته های انقلابی کارگری ، اعتصاب در شیکاگو بیشترین سهم را از آن خود کرد . يك اتحاد هشت ساعت مدت ها قبل از اعتصاب شکل گرفته بود تا تدارك اعتصاب را ببیند . اتحادیه ی مرکزی کارگران مرکب از اتحادیه های چپ کارگری ، که يك سازمان پیشاهنگ واحد بود و در بردارنده ی اتحادیه های پیوسته به فدراسیون *k of L* و حزب سوسیالیست کارگری ، پشتیبانی تمام و کمالی از اتحاد هشت ساعت به عمل آورد . در یکشنبه ی قبل از یکم مه اتحادیه ی مرکزی کارگران با بسیج قوا تظاهراتی را سازمان داد که ۲۵۰۰۰ کارگر آن را همراهی می کردند .

در یکم مه شیکاگو بر طغیان عظیمی از کارگران گواه بود که ابزار کارشان را در پاسخ به فراخوان جنبش متشکل کارگری شهر بر زمین نهاده بودند . این موثر ترین تظاهرات منسجم طبقاتی بود که جنبش کارگری تا آن زمان تجربه کرده بود . اهمیت آن دوره ی زمانی مطالبه-هشت ساعت- و وسعت و ماهیت اعتصاب ، معنای سیاسی مهمی به جنبش بخشید . این اهمیت با پیشرفت های حاصله در محدود روزهای بعد عمیق تر شد . جنبش هشت ساعت که در اعتصاب یکم مه ۱۸۸۶ به اوج خود می رسید فصلی باشکوه را در تاریخ مبارزات طبقه ی کارگر آمریکا برای خود رقم زد .

ما انقلاب ها تا زمانی که طبقه ی انقلابی ، تسلط همه جانبه ی خود را می گسترد ، ضد انقلابیون را در برابر خود دارند . مارس پیروز کارگران با اقدام نیروهای زد و بند کرده ی مافوق ، کارفرمایان و دولت سرمایه دار متوقف شد که مصمم به نابودی پیشاهنگان مبارز بودند تا از این طریق نسیم مرگ را به کلیت پیکر جنبش کارگری شیکاگو بدمند . رویدادهای سوم و چهارم مارس که منجر به واقعه ی هیمارکت شد برآمد مستقیم اعتصاب یکم مه بود . تظاهراتی که در ۴ مه در میدان هیمارکت ادامه یافت اعتراض علیه یورش وحشیانه ی پلیس در سوم مه به تجمع کارگران اعتصابی در کارخانه ی ماشین های دروگری *مک کورمیک* ، نام گرفت که شش کارگر کشته و شمار زیادی مجروح شدند . تجمع ، مسالمت آمیز و در شرف اتمام بود که پلیس دگر بار یورش به



شدند. ملهم از سرمش کارگران آمریکایی، کنگره ی پاریس به اتخاذ قطعنامه ی زیر اقدام کرد:

کنگره مصمم به سازماندهی یک تظاهرات بین المللی بزرگ است به طوریکه در تمامی کشور ها و تمامی شهرها باید توده های زحمتکش، از اولیای امور خواستار تقلیل قانونی ساعات کار روزانه به هشت ساعت شوند؛ به علاوه ی انجام تصمیمات کنگره ی پاریس. نظر به اینکه پیش از این، از سوی فدراسیون کار آمریکا در کنفرانس دسامبر ۱۸۸۸ آن در سنت لوئیس حکم به تظاهراتی مشابه داده شده است، این روز برای تظاهرات بین - المللی مورد پذیرش قرار می گیرد. کارگران کشور های متعدد باید طبق اوضاع غالب هر کشور، این تظاهرات را سازمان دهند.

بندی از قطعنامه که به سازماندهی تظاهرات اشاره دارد و در خصوص اوضاع عملی متداول فراهم شده برای تعدادی از احزاب هر کشور بخصوص جنبش بریتانیا، سخن می گوید، فرصتی است برای انعکاس غیر الزامی این تصمیم در تمامی کشور ها. بنابر این در ایجاد واقعه ی بین الملل دوم، احزابی هستند که صرفاً به عنوان پیکره ی شورایی شمرده می شوند یعنی ایفای نقش تبادل اخبار آرا فقط در طول برگزاری کنگره ها و نه به عنوان سازمانی متمرکز، حزب پرولتری انقلابی جهانی، به مانند آنچه که یک نسل پیش، مارکس برای خلق بین الملل اول انجام داد. زمانی که انگلس قبل از انحلال رسمی بین الملل اول در آمریکا، به رفیقش سرژ در ۱۸۷۴ نوشت، "عقیده دارم بین الملل بعدی، تشکیل شده در پی نظریات مارکس، در سالیان آتی وسیعاً شناخته شده و یک بین الملل ناب کمونیست خواهد شد" پیش بینی نکرد که در اوج اقدام برای احیای بین الملل، عناصر اصلاح طلبی موجودیت خواهند داشت که بین الملل را به مثابه فدراسیونی داوطلبانه از احزاب سوسیالیست می نگرند؛ بیگانه (مستقل) از هم و هر کدام با قانون و قاعده ی خودش.

اما اول مه ۱۸۹۰ در بسیاری از ممالک اروپایی ارج نهاده شد و در ایالات متحده، اتحادیه ی نجاران و سایر پیشه وران ساختمان سازی دست به یک اعتصاب عمومی برای هشت ساعت کار، زدند. با وجود قوانین مخالف سوسیالیست ها، کارگران شهر های صنعتی متعدد آلمان اول مه را برگزار کردند که با تهاجم سبّعه ی پلیس، برجستگی یافت. به طور مشابه در سایر پایتخت های اروپایی تظاهراتی مشابه ترتیب داده شد؛ اگرچه مقامات رسمی به آنان هشدار داده و پلیس سعی در توقیف آنان نمود. در ایالات متحده مخصوصاً تظاهرات شیکاگو و نیویورک از اهمیت بزرگی برخوردار بود. هزاران نفر در حمایت از مطالبه ی هشت ساعت در خیابان ها تظاهرات کردند و در نقاط مرکزی، تظاهرات با اجتماعات بزرگ و آشکار توده ای محصور بود.

در کنگره ی بعدی به تاریخ ۱۸۹۱ در بروکسل، بین الملل ضمن تصریح هدف اصیل اول مه، مطالبه ی هشت ساعت، این را نیز افزود که می بایست این روز به مانند یک تظاهرات، به استخدام مطالبه ی بهبود شرایط کاری و نیل به صلح بین الملل در آید. قطعنامه ی اصلاح شده به ویژه "ماهیت طبقاتی تظاهرات اول مه"

کارگران تجمع یافته را آغاز کرد. بمبی که به درون جمعیت انداخته شده بود یک گروهان را می کشد. زد و خوردی آغاز می شود که در پی آن هفت پلیس و چهار کارگر می میرند. حمام خون در میدان هیمارکت و تحمیل اعدام بر (آلبرت) پارسونز، (آگوست) اسپایز، (آدولف) فیشر و (جرج) اینجل و حبس سایر مبارزان کارگری شیکاگو، پاسخی بود ضد انقلابی از سوی کارفرمایان شیکاگو. این هشدار باشی به کارفرمایان سراسر کشور بود تا دست به اقدام بزنند. نیمه ی دوم ۱۸۸۶ به دلیل تهاجم متمرکز کارفرمایان، که مصمم به اعاده ی وضعیت از دست داده در طول جنبش ۱۸۸۶-۱۸۸۵ بودند، برجستگی یافت.

یک سال پس از به دار کشیدن رهبران کارگری شیکاگو، فدراسیون که اینک فدراسیون کار آمریکا شناخته می شد در کنفرانس خود به تاریخ ۱۸۸۸ در سنت لوئیس رای به احیای جنبش هشت ساعت داد. یکم مه که پیش از این مرسوم بود و دو سال قبل به مانند کانون جنبش نیرومند کارگران، مبتنی بر مسأله ی طبقاتی سیاسی، به کار می رفت دگربار به عنوان روزی برای باز شروع مبارزه ی هشت ساعت انتخاب شد. اول مارس ۱۸۹۰ گواه بر اعتصابی با دامنه ی ملی برای کاهش ساعات کاری بود. در کنفرانس ۱۸۸۹ رهبران فدراسیون کار آمریکا (A.F. of L.) تحت رهبری ساموئل گامپرس، موفق به محدود کردن جنبش اعتصابی شدند. تصمیم گرفته شد که اتحادیه ی نجاران، که آماده ترین اتحادیه برای اعتصاب به شمار می رفت، باید پیشقراول اعتصاب شود و اگر موفق از آب در آمد سایر اتحادیه ها وارد گود شوند.

گامپرس در زندگینامه اش به قلم خود بیان می دارد که چگونه فدراسیون کار آمریکا در تبدیل اول مه یک بزرگداشت بین المللی همکاری کرد. "زمانی که برنامه ها برای جنبش هشت ساعت، توسعه یافتند ما با استواری در حال ادراک این بودیم که چگونه می توانیم مقصودمان را گسترده سازیم. هنگامیکه زمان نشست کنگره ی بین المللی کارگران در پاریس نزدیک شد به فکر من خطور کرد که می توانیم جنبشمان را با ابراز همفکری آن کنگره، عالمگیر کنیم." گامپرسی که تا آن موقع، تمام خصوصیات یک اصلاح طلب و فرصت طلب را به نمایش گذاشته بود، بعد آن در مشی خیانت طبقاتی اش به شکوفایی تمام و کمال رسیده، آماده ی ربودن پشتیبانی یک جنبش کارگری- تأثیری که او را قویاً به ستیز و امی داشت- بود.

اول مه، جنبه ی جهانی می گیرد

در ۱۴ جولای ۱۸۸۹، سده ی سقوط زندان باستیل، رهبران جنبش های متشکل پرولتری انقلابی بسیاری از کشور ها در پاریس گرد آمدند تا دگربار سازمان بین المللی کارگران را تشکیل دهند که الگو گرفته از سازمان مشابه تشکیل شده در ۲۵ سال قبل، توسط آموزگار کبیرشان کارل مارکس، بودند. آنانی که نشست جمعی - که می رفت به بین الملل دوم تبدیل شود - گرد آمدند از طریق نمایندگان آمریکایی درباره ی مبارزه ی هشت ساعت طی سالهای ۱۸۸۶-۱۸۸۴ در آمریکا و احیای جدید جنبش با خبر



رهبران اصلاح طلب احزاب متعدد تلاش کردند تا تظاهرات اول مه را با در غلطاندن به روزهای استراحت، بجای روز های مبارزه، بی اثر کنند. بدین سبب است که آنان همواره بر سازماندهی تظاهرات در یکشنبه ی نزدیک اول مه اصرار ورزیدند. در یکشنبه ها کارگران برای اعتصاب مجبور به توقف کار نبوده و در هر صورت مشغول کار نبودند. اول مه برای رهبران اصلاح طلب به منزله ی یک جشن بین المللی کارگری بود، روز مراسم مجلل و سرگرمی در پارک ها یا ییلاق های دور از شهر. این که قطعنامه ی کنگره ی زورپخ خواستار استعمال اول مه به عنوان "نمایش اراده ی تزلزل ناپذیر طبقه ی کارگر جهت برچیدن اختلافات طبقاتی"، آگاهی و نمایش تمایل مبارزه برای نابودی نظام سرمایه داری، استثمار و بردگی کارمزد، شده بود، آنان (اصلاح طلبان) را آزار نمی داد چراکه خود را مقید به تصمیمات کنگره ی بین الملل نمی دیدند. کنگره های بین المللی سوسیالیست به استقبالشان آمد آن هم تنها به صورت نشست هایی برای آشنایی و حسن نیت بین المللی به مانند کنگره های فراوان دیگری که جهت گرد آوردن گاه گاه پایتخت های اروپایی، قبل از جنگ مصرف داشتند.

آنان (اصلاح طلبان) به هر دری زدند فصل مشترک اقدام بین المللی پرولتریا و تصمیمات کنگره ی بین الملل را که با اغراض بر کاغذ مانده ی آنان همنا نبود، سست و عقیم سازند. بیست سال بعد "سوسیالیسم" و "انتر ناسیونالیسم" این رهبران اصلاح طلب با تمام عریانی آنان در معرض دید قرار گرفت. در ۱۹۱۴ بین الملل در هم شکست زیرا مقارن تولدش، بذریع نابودی را در درون خود کاشت - اصلاح طلبان فریبکار طبقه ی کارگر. در کنگره ی ۱۹۰۰ بین الملل در پاریس، قطعنامه ی کنگره ی پیشین در باره ی اول مه دگر بار اتخاذ شد و با اظهار اینکه توقف کار در اول مه تظاهرات را موثرتر خواهد کرد، تحکیم یافت. تظاهرات اول مه بیش از پیش به نمایش قدرت تبدیل می شد؛ جنگ خیابانی آشکارا با پلیس و نظامیان که در تمام مراکز صنعتی به وقوع می پیوست. شمار کارگرانی که در تظاهرات آن روز مشارکت کرده و دست از کار می کشیدند بالا می رفت. اول مه بیش از پیش برای طبقه ی حاکمه مخاطره انگیز می گشت؛ و به روزی انقلابی مبدل شد که با فرارسیدن هر ساله ی آن، اولیای تمام ممالک با بدبینی به آن می نگریستند.

لنین در آینه ی اول مه

طولی نکشید که لنین در جنبش انقلابی روسیه، در شناساندن اول مه به کارگران روسیه به عنوان روز تظاهرات و مبارزه مساعدت نمود. به هنگام گذراندن زندان در ۱۸۹۶ لنین جزوه ای در باره ی اول مه برای اتحادیه ی مبارزه در راه رهایی طبقه ی کارگر. شهر سنت پترزبورگ نوشت که از نخستین دسته جات سیاسی مارکسیست روسیه بود. جزوه به صورت پنهانی از زندان خارج و ۲۰۰۰ کپی از آن میان کارگران ۴۰ کارخانه توزیع شد. جزوه بسیار موجز و به سبک ساده و روشن. لنینی نگاشته شده بود بگونه ای که یک کارگر با آگاهی پایین نیز می توانست آن را درک کند. "بطوریکه یک ماه پس از ناکامی اعتصاب معروف پیشه وران

برای هشت ساعت و دیگر مطالباتی را که "منجر به تعمیق مبارزه ی طبقاتی می شوند" مورد تأکید قرار داد. قطعنامه همچنین خواستار آن شد که "هرجا مقدور است" کار متوقف شود. با وجود اینکه که بازگشت به اعتصاب ها در اول مه صرفاً یک چیز مشروط بود بین الملل شروع به بسط و تحکیم تظاهرات کرد. اعضای اتحادیه ی کارگری بریتانیا با سرباز زدن از پذیرش حتی پیشنهاد مشروط اعتصاب در اول مه، فرصت طلبی خود را دگر بار نمایان کردند و به همراه سوسیال دموکرات های آلمانی رای به تعویق تظاهرات اول مه، به یکشنبه ی فردای اول مه دادند

انگلس در روز جهانی اول مه

در مقدمه ی ذیل بر چاپ چهارم مانیفست کمونیست که انگلس در اول مه ۱۸۹۰ نگاشت، او با بررسی تاریخچه ی سازمان های پرولتری، دقت ها را به توجه به «نخستین اول مه ی بین المللی» فرا می خواند:

همزمانکه من این سطور را می نگارم، پرولتریای اروپا و آمریکا به نمایش قوای خود مشغول اند؛ پرولتریا برای نخستین بار به مانند یک نیروی نظامی، بسیج شده، زیر یک بیرق برای یک هدف ضروری مبارزه می کند: هشت ساعت کار روزانه که باید با مصوبه ای قانونی برقرار شود...منظره ای که ما اکنون شاهد آنیم، سرمایه داران و ملاکین جمیع ممالک را مجبور خواهد کرد که در -بایند پرولتریای همه ی کشورها، برآستی یکپارچه اند. ای کاش مارکس در کنار من می بود تا خود به عینه این صحنه را ببیند.

اهمیت تقارن زمانی تظاهرات کارگری بین المللی برای پندار و شم انقلابی کارگران سراسر جهان بیش از پیش جذابیت می یافت و هر ساله توده های عظیم تری با شرکت در تظاهرات برحقانیت آن گواهی می دادند.

واکنش کارگران در ضمیمه ی اعمال شده بر قطعنامه ی اول مه، مصوب کنگره ی بعدی بین الملل به تاریخ ۱۸۹۳ در زورپخ تجلی یافت: تظاهرات اول مه برای نیل به هشت ساعت کار باید همزمان به عنوان نمایش اراده ی تزلزل ناپذیر طبقه ی کارگر جهت انهدام اختلافات طبقاتی از طریق یک دگرگونی اجتماعی به کار رود و بدین گونه وارد بیگانه راهی شود که منجر به صلح همگانی و بین المللی میگردد.

هرچند پیش نویس اصلی قطعنامه برچیدن اختلافات طبقاتی را از طریق انقلاب اجتماعی و نه دگرگونی اجتماعی توصیه کرد اما قطعنامه هنوز به روشنی اول مه را به یک مقام سیاسی رفیع افراشته بود. اول مه می رفت که علاوه بر مطالبه ی هشت ساعت کار، بازتایی از قدرت و اراده ی پرولتریا در به چالش کشیدن نظم موجود باشد.

اصلاح طلبان در صدد عقیم کردن اول مه بر می آیند



نمایش عظیم سیاسی مبدل شوند" این پرسش را مطرح کرد که چرا جشن اول مه ۱۹۰۰ خارکف "واقعۀ ی برجسته شدن اعتبار" بود و پاسخ داد "مشارکت توده ای کارگران در اعتصاب ، اجتماعات عظیم توده ای در خیابان ها ، برافراشتن بیرق های سرخ ، نمایش مطالبات مطرح شده در جزوات و ماهیت انقلابی مطالبات - هشت ساعت کار و آزادی سیاسی" دلیل آن بود .

لنین رهبران حزب خارکف را به دلیل پیوند دادن جنبش هشت ساعت با سایر مطالبات صرفاً اقتصادی و خرد ، مذمت می کند چرا که نمی خواهد در هر صورت ، ماهیت سیاسی اول مه ، مستور گردد . او در این مقدمه می نویسد :

نخستین این مطالبات [هشت ساعت] مطالبه ایست عمومی که پرولتاریای تمام ممالک آن را مطرح کرده اند . این مطالبه نشان می دهد که کارگران مترقی خارکف ، انسجام خود را با جنبش کارگری سوسیالیستی جهانی تحقق می بخشند . و اما دقیقاً به همین دلیل ، چنین مطالبه ای نمی بایست محتوایی خرد از قبیل رفتار بهتر سرکارگر یا افزایش ده درصدی دست مزد ، داشته باشد . مطالبه ی هشت ساعت ، به هر حال مطالبه ی جمیع پرولتاریاست ؛ که می بایست نه به شخص کارفرما بلکه به حکومت یعنی نماینده ی تمامیت نظام سیاسی و اجتماعی موجود ، به کلیت طبقه ی سرمایه دار - مالکین تمام وسایل تولید - وارد آید .

شعار های سیاسی اول مه

روز های اول مه به کانن پرولتاریای انقلابی بین المللی تبدیل گردیده اند . به مطالبه ی اصیل هشت ساعت ، شعار های برجسته ی دیگری افزوده شد که کارگران برای متمرکز شدن در اعتصابات و تظاهرات شان در اول مه ، سر می دادند . این شعار ها چنین مضامینی داشتند : انسجام بین المللی طبقه ی کارگر ؛ حق جهانی رأی و انتخاب ؛ جنگ جواب جنگ ؛ علیه ظلم مستعمراتی ؛ احقاق حقوق بی خانمان ها ؛ آزادی زندانیان سیاسی ؛ حق تشکل سیاسی و اقتصادی طبقه ی کارگر .

آخرین باری که بین الملل قدیمی در باب مسئله ی اول مه سخن گفت در کنگره ی ۱۹۰۴ آمستردام بود . پس از بررسی شعار های متعدد سیاسی ای که در تظاهرات به کار می رفتند و نشان می دادند این تظاهرات هنوز در بسیاری از کشور ها به جای اول مه در یکشنبه برگزار میشود ، چنین قطعنامه ای اتخاذ شد :

کنگره ی بین الملل سوسیالیست در آمستردام ، تمام سازمان های احزاب سوسیال-دموکرات و اتحادیه های پیشه وران همه ی کشور ها را به نمایش نیرومندانۀ در اول مه جهت برقراری قانونی هشت ساعت کار ، دعوت می کند ؛ بخاطر مطالبات طبقاتی پرولتاریا و برای صلح جهانی . موثر ترین طریقه ی تظاهرات در اول مه ، متوقف کردن

کار است ؛ از این رو کنگره ، سازمان های پرولتاری تمام ممالک را ، هرجا که منجر به

منسوجات در ۱۸۹۶ کارگران به ما می گفتند نخستین انگیزه ی ما برخاسته از جزوه ای مختصر و کم حجم درباره ی اول مه بود" که نوشته ی یک فرد معاصر بوده و به طغیان این انگیزه یاری داد .

پس از آگاهاندن کارگران از اینکه چگونه در خدمت منافع مالکان کارخانه های متبوعشان استثمار می شوند و چگونه دولت پایپچ آنانی که طالب بهبود شرایط اند ، می شود ، لنین پیرامون اهمیت اول مه قلم می زند :

در فرانسه ، انگلستان ، آلمان و هرجایی که کارگران تاکنون در اتحادیه های قدرتمند یکپارچه شده و حقوق بسیاری برای خود به دست آورده اند ، در ۱۹ آوریل (اول مه) تقویم وقت روسی ۱۳ روز پیش تر از تقویم اروپای غربی بود[سازمان یافته اند که یک جشنواره ی عمومی کارگری است . آنان با ترک گفتن کارخانه های طاقت فرسا با بیرق هایی برافراشته ، با ضرب آهنگ موزیک در امتداد خیابان های اصلی شهر راه پیمایی کرده و علیه قدرت فزاینده ی کارفرمایان دست به تظاهرات می زدند . آنان تظاهرات عظیم توده ای را رقم زدند جایی که سخنرانی ها ، پیروزی های وارد آمده بر کارفرمایان را در طول سال پیشین بر می شمردند و طرح هایی برای مبارزه در آینده می ریختند . ترسان از خطر اعتصاب ، کارفرمایان جرأت نمی کردند کارگرانی را که اول مه در کارخانه

حضور نداشتند جریمه کنند . این روز همچنین کارگران برجستگی مطالبه ی اصلی خود را به یاد آورند : ۸ ساعت کار ، ۸ ساعت استراحت و ۸ ساعت تفریح . این است آنچه کنون کارگران سایر ممالک خواستار آند . جنبش انقلابی روسیه اول مه را به استخدام امتیاز بزرگی در آورد . در مقدمه ی جزوه ی روز های اول مه در خارکف [منطقه ای در اکراین] چاپ ۱۹۰۰ لنین نوشت : شش ماه دیگر کارگران روسی ، اول مه ی نخستین سال سده ی جدید را جشن خواهند گرفت و اکنون زمان آنست که دست به تهیه ی مقدمات سازماندهی جشن ها در ، حتی -

المقدور ، تعداد بزرگی از مراکز و در مقیاسی خیره کننده ، بیازیم ؛ خیره کننده نه به دلیل تعدادی که در تظاهرات شرکت خواهند کرد بلکه به سبب ماهیت سازمان یافته ی آنان ، به دلیل آگاهی طبقاتی ای که توسط آنان نمایان خواهد شد ، به دلیل عزمی که برای آغاز مبارزه ی اجتناب ناپذیر در راه رهایی خلق روسیه نشان داده خواهد شد و بالنتیجه به دلیل مجال رایگان حاصله جهت توسعه ی طبقاتی پرولتاریا و مبارزه ی آشکار آن در راه سوسیالیسم .

از آنجا می توان فهمید لنین تظاهرات اول مه را چقدر با اهمیت شمرده که او شش ماه پیش تر دقت ها را معطوف به کارگران کرد . برای او اول مه محل تجمع مجدد جهت "مبارزه ی اجتناب ناپذیر در راه رهایی خلق روسیه" و برای "توسعه ی طبقاتی پرولتاریا و مبارزه ی آشکار آن در راه سوسیالیسم" به شمار می رفت . لنین با سخن گفتن از اینکه چگونه جشن های اول مه "می تواند به یک



جرح کارگران نشود ، ملزم به توقف کار در اول مه می داند .

موقع کشتار اعتصاب کنندگان آوریل ۱۹۱۲ در اراضی زرخیز سیبری ، مسئله ی اقدام انقلابی توده های پرولتری ، موضوع روز روسیه گردید ؛ در اول مه آن سال بود که صد ها هزار کارگر روس با متوقف کردن کار ، روانه ی خیابان ها شدند تا ارتجاع سیاه را به چالش بکشند که پس از شکست انقلاب اول روس در ۱۹۰۵ واقعه ای تأثیر گذار بود . لنین در حق این روز نوشت :

اعتصاب بزرگ کارگران سراسر روسیه در اول مه ، تظاهرات خیابانی مرتبط با آن ، نطق های انقلابی به توده های کارگر به روشنی بیان می کند که روسیه دگر بار وارد دوران وضعیت روبه رشد انقلابی می شود .

روزا لوکزامبورگ در آینه ی اول مه

در مقاله ای در باره ی اول مه به تاریخ ۱۹۱۳ ، روزا لوکزامبورگ ، که به شخصه انقلابی ثابت قدمی بود ، ماهیت انقلابی اول مه را این چنین مورد تأکید قرار داد :

"اهداف پیشرو و درخشان جشن اول مه ، اقدام مستقل توده های پرولتری است ؛ اقدام سیاسی توده ای میلیون ها کارگر است اهداف عالی لواین [نام شخص] فرانسوی در کنگره ی بین الملل پاریس به توسط تجلی مستقیم توده ای ، تلفیق شد ؛ بر زمین نهادن ابزار های کار ، نمایش و تدبیری جهت هشت ساعت کار ، صلح جهانی و سوسیالیسم است ."

لوکزامبورگ که همواره با باریک بینی به رقابت امپریالیستی می نگریست با دیدن ظهور جنگ ، اندیشناک شفاف سازی این مطلب بود که اول مه روز انتشار اندیشه ی انسجام بین المللی ، میان کارگران است ، روز اقدام بین المللی بر ضد جنگ امپریالیستی ؛ یک سال قبل از در گرفتن جنگ ، او توجهات را جلب این حقیقت کرد که :

"عمده هدف اول مه عبارت است از اقدام قاطعانه ی توده ای به مثابه نمایش انسجام بین المللی و به مثابه تدبیر مبارزه برای صلح و برای سوسیالیسم ، حتی در نیرومند - مقطع بین المللی ، طبقه ی کارگر آلمان ریشه می دواند ؛ تعهد بزرگتری که ما باید با وقوع جنگ که دیر یا زود رخ خواهد داد- در خود احساس کنیم این است که از مبارزه ی میان جهان کارگری و جهان سرمایه داری ، اخرا الامر یک جامعه ی پیروز حاصل خواهد شد ."

اول مه در دوران جنگ

طی جنگ ، خیانت سوسیال پاتریوت ها(سوسیالیست های میهن پرست) با آسودگی گستاخانه ای در اول مه ۱۹۱۵ پدیدار شد . این نتیجه ی تعامل طبقاتی ای است که آنان در آگوست ۱۹۱۴ با دول امپریالیست به عمل آوردند . سوسیال دموکراسی آلمان کارگران را

به عدم توقف کار در اول مه فرا خواند ؛ سوسیالیست های فرانسه در اعلامیه ای فوق العاده ، مقامات رسمی را مطمئن ساختند که نگران اول مه نباشند و کارگران ، برای دفاع از کشور "آنان" ناگزیر شدند . همان وضعیت را میتوان در میان اکثر سوسیالیست های ممالک در حال جنگ ، یافت . تنها بلشویک های روس و اقلیت هائی انقلابی در سایر کشور ها به سوسیالیسم و انتر ناسیونالیسم وفادار ماندند . صدای اعتراض لنین ، لوکزامبورگ و لینبخت علیه اقدامات باکوس وار [اشاره دارد به باکوس ، الهه ی باده و باده پرستی] سوسیال-شوونیسم ، بالا رفت . اعتصابات جزئی و زد و خورد های آشکار خیابانی در اول مه ۱۹۱۶ نشان داد که کارگران تمام ممالک در حال جنگ خود را از نفوذ زهرآگین رهبران خائشان ، خلاص می کردند . برای لنین ، به مانند تمام انقلابیون ، "اضمحلال آپورتونیزم [که خود عامل اضمحلال بین الملل دوم بود-الکساندر تراچتنبِرگ] برای جنبش کارگری سودمند است " و ندای لنین برای بین المللی جدید ، تهی از خائنین ، مطالبه ی روز بود .

کنفرانس های زیمر والد(۱۹۱۵) و کینتال(۱۹۱۶) در نتیجه ی تبلور احزاب انقلابی بین المللی و اقلیت ها با شعار "تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی" لنین حاصل شدند . تظاهرات عظیم اول مه ی برلین در ۱۹۱۶ که توشط کارل لینبخت و پیروان جنبش سوسیالیستی سازماندهی شد ، گواهی بر نیروی جاودان طبقه ی کارگر بود که با وجود منع پلیس و مخالفت های مقامات رسمی ، موانع را پشت سر می گذاشت .

در ایالت متحده با علان جنگ در ۱۹۱۷ اول مه متروک نشد . اعضای انقلابی حزب سوسیالیست ، قطعنامه ی ضد جنگ حزب را که پیشتر در کنفرانس فوق العاده ی سنت لوئیس در ماه آوریل اتخاذ شده و اول مه را برای اعتراض علیه جنگ امپریالیستی به کار برده بود ف با جدیت پذیرفتند . تظاهرات در کلیولند که از سوی چارلز . ای . روزنبرگ ، دبیر محلی وقت حزب سوسیالیست و بعدها موسس و رهبر حزب کمونیست ، سازماندهی شده بود ، در میدان عمومی شهر با ایستادگی برپا شد و به شکل خاصی مبارزه جویانه بود . حدود ۲۰۰۰۰ کارگر در خیابان ها به سوی میدان عمومی شهر به نمایش قوا پرداختند و هزاران نفر دیگر به آنان پیوستند . پلیس ، وحشیانه به اجتماع یورش آورده یک کارگر را کشته یک کارگر دیگر را به شدت مجروح ساخت . اول مه روسیه ، مراحل توسعه بودند که انقلاب روسیه برای تحقق خود آن ها را پیمود .

اول مه به همراه سایر روز های گرانقدر در سنن انقلابی - ۲۲ ژانویه(یکشنبه ی خونین ۱۹۰۵) ، ۱۸ مارس(کمون پاریس ، ۱۸۷۱) ، ۷ نوامبر (رسیدن به قدرت ۱۹۱۷) - بزرگداشت های امروز . نخستین جمهوری کارگران به شمار می رود ؛ در حالیکه هشت ساعت کار ، این مطالبه ی اصیل اول مه ، در اتحاد جماهیر شوروی با هفت ساعت جایگزین شده است .



کمینترن (بین الملل سوم) میراثدار سنن اول مه می گردد

فدراسیون کار آمریکا (A.F. of L) فاشیست می شود

بین الملل کمونیست ، این وارث بهترین سنن جنبش پرولتری انقلابی از زمان طبع مانیفست کمونیست در ۱۸۴۸ به توسط مارکس و انگلس ، سنن اول مه را به دوش می گیرد و احزاب کمونیست ممالک متعدد سرمایه داری ، کارگران را هر ساله به توقف کار در اول مه ، حضور در خیابان ها ، نمایش قوای فزاینده و انسجام بین المللی خود ، مطالبه ی کاهش ساعات کاری - اکنون ۷ ساعت - بدون کاهش دستمزد ، مطالبه ی بیمه ی اجتماعی ، مبارزه با خطر جنگ و دفاع از اتحاد شوروی ، مبارزه علیه امپریالیسم و ظلم مستعمراتی ، مبارزه علیه تبعیض نژادی و اعدام غیر قانونی ، محکوم کردن سوسیال فاشیست ها به عنوان یکی از اقمار دستگاه سرمایه داری ، حل مسأله ی تشکیل اتحادیه های انقلابی شان ، نمایش عظم و اراده ی آهنگشان برای سازماندهی جهت براندازی نظام سرمایه داری و جهت برقراری يك جمهوری شورائی جهانی ، فرا می خواند .

متجاوز از ۴۰ سال قبل در میدان اتحاد نیویورک ، رهبران تظاهرات اول مه نه تنها در باره ی هشت ساعت بلکه پیرامون براندازی نظام سرمایه داری نیز سخنرانی کردند . "در حالیکه ما برای هشت ساعت کار ، مبارزه می کنیم ، چشم انداز هدف نهائی - براندازی نظام پرداخت دستمزد [سرمایه داری] - را گم نخواهیم کرد" . پس از اینکه کارگران در ستون های عظیم با بیرق های سرخ برافراشته از درون دسته های طبقه ی کارگر به راهپیمائی پرداختند ، قطعنامه ی حاضر شده را برای توده های اعتصاب کننده ی گرد آمده در میدان اتحاد به تاریخ اول مه ۱۸۹۰ قرائت کردند [رهبران] . اکنون فدراسیون کار آمریکا و حزب سوسیالیست با کارفرمایان ، همدستان شده هر کار ممکن را برای بازداشتن کارگران از مبارزه برای بهبود شرایط شان انجام می دهند و به جای مبارزه در راه براندازی نظام سرمایه داری ، می جنگند تا آن را حفظ کنند .

يك اعتصاب توده ای سیاسی در اول مه

هر ساله کشمکش های اول مه به مرتبه ای بالاتر می رسند . در ایالات متحده با تولد اول مه در میان جنبش اعتصابی عمومی و مبارزه برای مطالبه ی اصلی سیاسی ، هر اول مه باید گواه بر يك اعصاب سیاسی منعکس کننده ی مسائل اصلی طبقاتی کارگران آمریکا - برشمرده در بالا - باشد . کارگران پیر و جوان ، مردان و زنان ، سیاه و سفید باید درگیر مشارکت در فعالیت های اول مه شوند . اعتصاب هایی که ممکن است در اول مه برای دست کشیدن از کار رخ دهند ، سنت واقعی یکم مه می باشند . اعتصاب ها باید اعتصاب های توده ای در بر دارنده ی شمار عظیمی از کارگران باشد که مشترکاً کارگاه خود را ترک می کنند ؛ نه به عنوان اقدامی فردی . برای چنین اعتصابی که نمایش اراده ی تزلزل ناپذیر کارگران برای مبارزه می باشد ، تمام واحد های صنعتی باید تعطیل شود . این اعتصابات توده ای باید سیاسی ، آگاهی بخش و بر پایه ی مسائل اصلی سیاسی تأثیر گذار در تمامیت طبقه ی کارگر باشد .

متجاوز از چهل سال قبل ، فدراسیون کار آمریکا از کنگره ی بین الملل سوسیالیست پاریس در خواست کرد که در جنبش اعتراضی برپا شده برای اول مه ۱۸۹۰ ، فدراسیون کار آمریکا را یاری کنند و بین الملل با تبدیل این مبارزه به مبارزه ای جهانی ، کارگران آمریکائی را یاری داد . اکنون رئیس فدراسیون ، گرین و پیرو او متیو وال ، حمایت فدراسیون را از هر سازمان ارتجاعی و همه ی سازمان های ارتجاعی یا حرکت های ایجاد شده در راستای مبارزه با حزب کمونیست ، این حاصل سنن مبارزاتی آمریکایی اول مه ، تعهد می دهند . رهبران فدراسیون کار آمریکا از خائنین طبقاتی به فاشیست هایی آشکار تغییر یافتند . و چون جلادان طبقه ی کارگر آمریکا به سرمایه داران خدمت می کنند .

فدراسیون کار آمریکا و دیگر سازمان های ارتجاعی در راستای مغلوب ساختن اول مه و دور کردن سازمان های کارگری تحت نفوذ خود از مشارکت در تظاهرات اول مه ، بزرگداشت به اصطلاح روز کارگر را در نخستین دوشنبه ی سپتامبر هر سال ، سبز کرده اند . تصمیم برگزاری روز کارگر [منسوب به فدراسیون] ابتدا در ۱۸۸۵ در مقیاسی محلی اتخاذ شد و سپس از سوی دولت های متعدد ایالتی به عنوان پادزهری علیه اول مه ، مورد توافق قرار گرفت .

با ثبت اول مه به عنوان روز کودک ، حمله ای دیگر از سوی حکومت و به یاری فدراسیون کار آمریکا علیه اول مه به راه افتاد . رویکرد منافقانه ی حکومت و فدراسیون کار آمریکا از این حقیقت افشا می شود که بیش از يك میلیون بچه ی زیر ۱۶ سال در کارخانه ها ، فروشگاه ها و مزارع آمریکا ، برای بالاندن سرمایه داری آمریکا ، عرق می ریزند .

معنای حقیقی این رغبت ناگهانی به رفاه کودکان شاید از مرجع زیر برخاسته باشد که يك گزارش تهیه شده از سوی شورای اجرایی برای کنفرانس ۱۹۲۸ فدراسیون کار آمریکاست :

اگر چه حزب کمونیست و اتحادیه های انقلابی مرتبط با T. U. شعار هفت ساعت کار بدون کاهش دستمزد را به کار بردند ، کارگران آمریکایی ۴۶ سال پس از ابداع جنبش عمومی هشت ساعت ، باید هنوز برای آن خواسته مبارزه کنند . هنوز در بسیاری از صنایع ، کارگران نه ، ده و حتی ساعات بیشتری کار می کنند . طی این مدت ، ناکامی در برقراری عمومی هشت ساعت کار روزانه به سبب اریستوکراسی [اشراف سالاری] کارگریست که از سوی طبقه ی سرمایه دار با حقوق های نسبتاً بالا و شرایط بهتر کاری تطمیع شده و کارگران بی تجربه و غیر متشکل را بدون حمایت يك جنبش کارگری متشکل ، تنها گذاشته است ؛ به طوریکه آنها [کارگران] احتمالاً به راحتی مورد بهره کشی منافع مالکان صنایع قرار می گیرند .



انتخاب مجدد هیندنبورگ، حکومت فاشیستی برونینگ را پشت گرم کرد.

نخست وزیر "سوسیالیست"، مک دونالد، نظامیان را برای قتل عام توده های هندی که علیه امپریالیسم انگلیس و گماشتگانش در هند برمی خیزند، اعزام می کند. هرچاکه سرمایه داری در غلبه بر جذر و مد فزاینده ی جنبش های رهایی بخش ملی و انقلابی، احساس ضعف کرد به نوکر خود، احزاب سوسیالیست که عوامل مشتاق سرمایه داری در درون جنبش کارگری اند برای مغلوب کردن این جنبش ها فراخوان یاری داد.

در ایالات متحده، حزب سوسیالیست، همان نقش را ایفا می کند. هرچند که این حزب، صاحب مقام و اختیار نیست اما تاکنون به مدارج خود در سوداگری خیانت به بهترین اهداف و علایق کارگران، دست یافته است. این حزب، نام سازمان های مرتجعی را که به اتحاد شوروی بهتان می زنند و به تشویق جنگ علیه جمهوری کارگران تلاش می کنند، متحد می سازد. این حزب در تعقیب کارگران مبارز، در حمایت از کارفرمایان علیه کارگران، در حمایت از قوای ایالتی به هنگام پی گرد و اذیت و آزار جنبش انقلابی این کشور با فدراسیون کار آمریکا و اتحادیه های "ترقی خواه" ماست [Abraham Johannes Muste]، همدستی میکند. رهبران پیر حزب سوسیالیست (هیلکوویتس و آنیلز)، بورژوا لیبرال هایی هستند که جنبش کارگری را در خدمت پیشرفت برنامه ها و سیاست های حزب بول مووز (Bull Moose) نام عامیانه ی حزب ترقی خواه روزولت [تئودور روزولت و روبرت لافویس که اهداف او همیشه با محک های اصلاح طلبانه، توده ها را دست انداخته است، قرار می دهند.

نورمن توماس، دُرذانه ی مطبوعات امپریالیستی به جهانیان اعلام می کند که نوع جدیدی از سوسیالیسم را خلق کرده است، سوسیالیسم بدون مارکسیسم. قبلا چنین تلاشی شده بود. سی سال پیش، مردی ماهر تر از توماس، ادوارد برنستاین، تلاش کرد که سوسیالیسم را مارکس زدائی کند. اما او توانست بهتر از آنچه که توماس در ادعاهایش مطرح می کند به پیش رود. بیشقراول آلمانی در ادعایش تنها "اصلاح" مارکس را مطرح کرده بود تا "او را به روز کند". توماس آمریکائی، هیچ حد میانه ای نمی شناسد. او نه تنها مارکس را "اصلاح" می کند بلکه توأمان، منسوخ می کند، اما بدون آسیب زدن به سوسیالیسم، چنان که رهبران حزب سوسیالیست اظهار می دارند.

نورمن توماس و حزب سوسیالیست، همدست دشمن طبقاتی، که توماس امروز نماینده ی آن است شاید بهتر از هر کس دیگر، پیش کارگران این کشور افشا می شوند؛ به عنوان خائنین و دشمنان آشکار یگانه سوسیالیسمی که به عنوان قانون کارگران می باشد یعنی سوسیالیسم مارکس و لنین، سوسیالیسمی که حزب کمونیست برای آن مبارزه می کند، سوسیالیسمی که در اتحاد شوروی امروز توسط کارگران و دهقانان پیروزمند ساخته می شود.

کمونیست ها هنوز اول مه را به عنوان روز کارگر حفظ کرده اند. از این پس اول مه به عنوان روز سلامت کودکان، شناخته خواهد شد، چنانکه رئیس جمهور با تکیه بر قطعنامه ی مصوب کنگره دستور انتشار بیانیه ای را داده اند که مردم ایالات متحده را به بزرگداشت اول مه به مثابه روز کودک فرا می خواند. مقصود، ایجاد انگیزه برای حمایت دائمی از سلامت کودکان است. این هدفی بسیار مطلوب است. در آن واحد دیگر اول مه به عنوان روز اعتصاب یا روز کارگری کمونیستی، شناخته نخواهد شد [مورب سازی جمله ی آخر: الکساندر تراچتبرگ].

ممکن است رهبران فدراسیون کار آمریکا، داستان شاه کانیت [پادشاه دانمارکی انگلستان] و تلاش او برای روبیدن امواج طوفانی اقیانوس پشت سرش را نشنیده باشند؟ یا چنین است که آنان در اشتیاق خود به در هم شکستن مبارزه، مایل به آزمودن هر چیزی هستند؟

سوسیال-فاشیسم حزب سوسیالیست

خیانت به کارگران در طول منازعاتی که یکی پس از دیگری توسط احزاب سوسیالیست ادامه می یافت، شروع شد. آنان برای در امان ماندن از قهر کارگران به حکومت های بورژوا پیوستند؛ آنان ضد انقلابیون را برای عقیم گذاردن نبرد قدرت کارگران، سازمان دادند؛ آنان تبدیل شدند به قصابان دسته های مبارز طبقه ی کارگر ای که در مسیر براندازی فرمانروایی سرمایه، درست مانند آنچه کارگران روس تحت رهبری بلشویک ها - حزب لنین - انجام دادند، مبارزه می کنند. سوسیالیسم میهن پرستانه ی راست و سوسیالیسم صلح طلب مرکز، اکنون در قالب سوسیال فاشیسم ادغام شده اند. سوسیال فاشیست ها به مهره ای از ماشین سیاسی سرمایه داری تبدیل شده و آن را در برابر اقدامات انقلابی کارگران و دهقانان در ممالک سرمایه داری و مستعمراتی محافظت می کنند. آنان بانگ جنگ علیه اتحاد شوروی سر می دهند و توطئه هایی سازمان می دهند که جهت بازداشتن شوروی از پیشرفت بنای سوسیالیسم، طراحی شدند. آنان به حمایت از جنگی برخاستند که از سوی امپریالیسم ژاپن، علیه خلق چین، برای تصرف منچوری [استانی در چین] به عنوان پایگاهی شرقی برای یورش به اتحاد شوروی، آغاز شد.

آنان مدتی پیش، شعار هشت ساعت کار را ترك گفتند. آنان امیدوار بودند که جامعه ی ملل

از طریق کنفرانس های میان دولت ها، کاهش ساعات کاری را برای آنان تأمین خواهد کرد. کنگره ی مارسی بین الملل دوم در ۱۹۲۵ اعلام کرد که، هشت ساعت باید به عنوان يك اصل به رسمیت شناخته شود. آنان هنوز در رویداد های اول مه شرکت می کنند، اما در سنگری دیگر، که نمونه ی آن اقدامات شیطانی رئیس شهربانی سوسیالیست برلین، زورجیل، علیه تظاهرات دسته های طبقه ی کارگر در اول مه ۱۹۲۹ در برلین می باشد. در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۳۲، سوسیال دموکراسی با



سنن انقلابی کارگران آمریکایی

برقراری ۸ مارس به عنوان روز زن در مقیاسی ملی گشت .
کنگره ی بین الملل سوسیالیست در ۱۹۱۰ به ۸ مارس ، بعد
جهانی داد .

با اعطای حق رأی به زنان در ایالات متحده ، ۸ مارس از سوی
حزب سوسیالیست و گذاشته شد ، از آنجا که همواره اخذ رأی و
انتخاب برای احراز مقام ، تمامی حزب سوسیالیست را فرا گرفته
بود . زنان کارگر روس ، هشت مارس را فراموش نکرده و پیرو
انقلاب اکتبر ، این روز کارگری مبارزاتی مهم را احیا کردند . بین
الملل کمونیست ، دگر بار روز جهانی زن را به واقعیتی زنده تبدیل
کرد . همانند اول مه ، تنها احزاب کمونیست ، سنت های ۸ مارس
را ادامه می دهند ؛ با زنان و مردان کارگری که متفقاً این روز را
در خدمت فراخوان زنان پرولتری قرار می دهند تا دوشادوش
کارگران مرد در تظاهرات شرکت کنند .

آینده از آن کمونیسم است

سی . ای . روزنبرگ در نشریه ی **کارگر هفته** در ۱۹۲۳ به
مناسبت اول مه نوشت : "اول مه - روزی که وحشت را در دل
های سرمایه داران می دمد و امید را به کارگران - کارگران
سراسر جهان - امسال جنبش کمونیستی را در ایالات متحده
نیرومندتر از هر مقطع تاریخی آن خواهند یافت مسیر برای
دست آورد های عظیم تر روشن است و در ایالات متحده به مانند
هرجای دیگر جهان ، آینده از آن کمونیسم است." در یکی از شماره
های کارگر هفته ، یک نسل قبل ، یوجین وی . دیس در یکی از
مقالات مرتبط با اول مه به تاریخ ۲۷ آوریل ۱۹۰۷ نوشت : "این
نخستین و یگانه روز جهانی کارگر است . این روز از آن طبقه ی
کارگر و موقوف انقلاب است ."

جهان امروز به کمونیسم نزدیک است . ما اکنون در یک دوران
بسیار مرفعی زندگی می کنیم . سرمایه داری به سراشیبی افتاده
است و به طرز فزاینده ای این مسیر را می پیماید . برجستگی
تناقضات سرمایه داری ، توانائی اش را در ادامه ی بیشتر فعالیت
هایش دشوار می سازد . کارگران از لحاظ آگاهی سیاسی ، رشد
یافته و به یک حمله ی متقابل وسیع و عمیق متعهد می شوند . خلق
های ستمدیده ی مستعمره و نیمه مستعمره بر می خیزند و
فرمانروائی امپریالیسم را به چالش می کشند .

در اتحاد شوروی ، کارگران در اول مه ، دست آورد های شگفت
انگیز - بنای سوسیالیسم را به نمایش خواهند گذاشت . در ممالک
سرمایه داری ، اول مه همواره روز مبارزه برای مطالبات سیاسی
ضروری طبقه ی کارگر خواهد بود ؛ با شعارهای دیکتاتوری
پرولتاریا و یک جمهوری شورائی . ملموس در پس زمینه .

برگردان از متن انگلیسی به فارسی: **مسعود فانقی**

طبع : جزوات بین الملل ، ۱۹۳۲

صفحه ی html : متعلق به marxists.org در مارس ۲۰۰۲
بازنویسی و تصحیح : داون گاپیتس ۲۰۰۷

جنبش کارگری آمریکا از غنای سنن انقلابی برخوردار است که
حزب کمونیست و مجمع واحد اتحادیه های صنفی می توانند آن را
در سازماندهی طبقه ی کارگر آمریکا برای اقدام انقلابی به تصویر
بکشند . مبارزات عظیم کارگری که بر تاریخ ایالات متحده نقش
بسته ، گواهی است بر جنبه ی مبارزاتی کارگران آمریکائی . نه
تنها کارگران ، آماده ی آغاز مبارزه یا واکنش به تحریکات
کارفرمایان بوده اند بلکه به هنگام اعتصاب ، به مدت طولانی ،
اعتصاب را ادامه داده و به نبردی سرسختانه با نیروهای همدست ،
مرکب از کارفرمایان و نوکران دولت، دست زده اند .

یک جنبش کارگری ، همچنان که می تواند به جنبش های اعتصابی
عمومی ۱۸۸۶ و ۱۸۸۷ ، به هومستد ۱۸۹۲ ، به اعتصاب ای .
آر . یو (A.R.U) ۱۸۹۴ ، به لورنس ۱۹۱۲ ، به اعتصاب ۱۹۱۹
فولاد کاران ، به سیاتل ۱۹۱۹ ، به اعتصابات فراوان در معادن
زغال سنگ ، صنایع البسه و ... ، به مبارزات عظیم در کلرادو ،
پسلیوانیا ، ویرجینیای غربی ، محدوده ی شهر مسابا و جدیداً
گستونیا و هارلن ، بنگررد ، همچنین می تواند چشم انتظار
مبارزات عظیم تری در آینده باشد . با شرایط عینی غالب -
بحرانهای اقتصادی عمیق دائمی ، بیکاری فزاینده ی دائمی ، بهره
کشی شدید از طریق روش های تسریع کار ، تسریع رقابت
امپریالیستی که منجر به جنگ جهانی دیگری می شود ، جنبش
کارگری آمریکا ، راهی یافته از رهبران فریبکار ، تکلیف خود را
مشخص خواهد نمود . کشتار چهار کارگر ماشین سازی دیترویتی
معترض به بیکاری به توسط پاسداران . فورد [هنری فورد ، رئیس
کمپانی فورد] در جوار کارخانه ی او و قتل بیکاران سیاه پوست
در شیکاگو و کلیولند ، گواهی است بر تشدید مبارزه ی طبقاتی و
مبارزه جوئی کارگران .

اول مه و هشتم مارس - همیاری کارگران آمریکائی

جنبش کارگری آمریکا ، جدای از سنت هایش ، دو روز مبارزه را
به طبقه ی کارگر جهانی داده است که کارگران انقلابی آن را چون
چراغ راه به شمار می آورند و باید هر ساله در مسیرشان برای
پیروزی نهایی از آن بگذرند . همان کسانی که به خلق این
"روزها" یاری رسانند به زودی از آن تبری جستند بدین دلیل که
این روزها رنگ انقلابی به خود گرفته اند . فدراسیون کار آمریکا
به برقراری اول مه یاری رساند . جسارت به سرمایه داری آمریکا
، کفاره ای طولانی دارد و فدراسیون ، هرگز علیه آن جهت گیری
نکرد .

حزب سوسیالیست ، یک خویشان نزدیک ولو ضعیف فدراسیون
کار آمریکا باید به عنوان همیار شروع روز جهانی زنان مطرح
می شد که هر ساله در ۸ مارس جشن گرفته می شود . حدود بیست
سال قبل ، زنان سوسیالیست نیویورک در مقابله با جنبش بورژوائی
حق رأی و انتخاب ، متشکل شدند ؛ یک مشارکت توده ای زنان
پرولتری در جنبش حق رأی زنان . این اقدام منحصر به فرد در ۸
مارس به وقوع پیوست . توفیق تظاهرات نیویورک منجر به



بخش اول این مقاله در میلیتانت شماره ۳۰ درج شد.

چطور از [نشریه] کارگر سوسیالیست به عنوان یک سازمانده استفاده کنیم

تونی کلیف، آوریل ۱۹۷۴



گری و وارد شدن کارگران به نشریه را نمی دهند. همه ی آن ها برای کارگران سخن می گویند، و چه خوب هم این کار را می کنند، اما هیچ کس به کارگران گوش فرا نمی دهد. با وجود درخشش ادیبانه، این نشریه، تا حد معینی قربانی رعایت کردن روال معمول ژورنالیسم شده است. شما به طور کلی نمی توانید بشنوید که کارگران چگونه زندگی و مبارزه می کنند، شما نمی توانید بشنوید که آنان چطور با پلیس برخورد می کنند یا حتی چگونه وپسکی می نوشند. برای یک نشریه به عنوان ارگان انقلابی یک حزب، این بسیار خطرناک است. وظیفه ی ما انتشار نشریه در میان نیروهای درگیر مبارزه، به واسطه ی داشتن یک هیأت تحریریه ی کارآزموده نیست، بلکه ما می بایستی به تشویق و تحریک کارگران برای صحبت در میان هم طبقه ای ها و همزمان شان بپردازیم. برای ایجاد شرايطی در راستای پیروزی، به یک دگرگونی ریشه ای، رادیکال و دلیرانه نیاز است...

این واقعیت که تقریباً نیمی از اعضای انترناسیونال سوسیالیستی را کارگران یدی تشکیل می دهند، نتوانسته به خوبی خود را در نشریه نمایان کند. این مهم است که کارگران باید بنویسند، نه تنها درباره ی اعتصاب در محل کارشان بلکه راجع به فرزندان شان و آموزش آنان و در رابطه با هر چیز دیگری که به زندگی آنان وابسته است. تا حد بسیار زیادی نشریه می بایست به دفتر نوشته های روزانه ی کارگران بدل گردد. اکنون به سختی می توان کارگرانی را یافت که بنویسند، آنان که اکثراً صحبت می کنند، زمانی که سخن می گویند، به شکل غیر قابل مقایسه ای از زمانی که می نویسند بهتر هستند زیرا مشخص و معین بودن، جذابیت، و منحصر به فرد بودن آنها حس می شود، و پس از همه ی این ها، برای مارکسیسم این همیشه مسئله ی مرکزی بوده است که حقیقت همواره مشخص است. زمانی که کارگران می نویسند، در اکثر اوقات، سعی می کنند سبک خود را با آن چه که فکر می کنند باید سبک نوشتاری شان باشد وفق دهند که این خود باعث می شود نوشته های شان کند، کسل کننده و دست و پا شکسته باشد. از این رو استفاده از ضبط صوت و سپس تدوین موضوع ضبط شده می تواند اصالت و زنده بودن مقاله را نگه دارد که این خود مسئله ی بسیار مهمی است. البته چنین امری مسئولیتی شگرف را بر روزنامه نگاران ما تحمیل می کند. مثلاً برای پل فوت بسیار ساده تر خواهد بود که به عنوان نمونه، یک صفحه را کاملاً خودش بنویسد تا این که بخواهد پنج یا شش موضوع متفاوت را که توسط کارگران نوشته شده تدوین، اصلاح و ویرایش کند و در نهایت هم همان یک صفحه را پر کند. نتیجتاً استفاده ی بیشتر از نوشته ها، صحبت ها و کلاً مواد اولیه ی یک مقاله که توسط کارگران مهیا شده باشد، می تواند به این معنا باشد که ما می بایست از روزنامه نگاران بیشتري استفاده کنیم. سازمان دهندگان ما در این بخش باید سهم خود را ادا کنند. هر شعبه و کمیته ی کارخانه باید موضوعات، مقالات و نامه های کارگران را برای نشریه فراهم کند. *پراودا*ی لنین در ۱۹۱۲ زمانی که حزب غیر قانونی بود و شمار بسیار اندکی از اعضای طبقه ی کارگر، بسیار کمتر از آن چه ما داریم، عضو آن بودند، تنها در طول یک سال یازده هزار عنوان از نوشته های کارگران را منتشر کرد. این درست است که بلشویک ها ریشه هایی به مراتب قوی تر از آن چه ما داریم را داشتند اما مطمئناً این برای ما غیر قابل دسترس خواهد بود اگر،

لنن از نشریه سوسیالیستی به عنوان سازمانده کارگران سخن می گفت. او این موضوع را در سه بخش می دید: (۱) کارگران به عنوان نویسندگان نشریه (۲) به عنوان توزیع کنندگان نشریه (۳) به عنوان کمک کنندگان مالی. حالا بیایید به نقش نشریه کارگر سوسیالیست در این سه زمینه نگاهی بیندازیم: بحثی نیست که [نشریه] کارگر سوسیالیست رشد چشمگیر و رادیکالی را در چند سال اخیر پیرامون موضوع دخالتگری کارگران به عنوان نویسندگان نشریه داشته است. مسلماً این نشریه برای دهه ها بهترین نشریه چپ در این کشور است. با این حال ما نباید مغرور و از خود راضی شویم. هنوز نوشته های بسیاری از کارگران تنها بخش کوچکی از نشریه را به خود اختصاص می دهد. تنها هر چند وقت یک بار یک نوشته ی عالی توسط کارگران در ستون های نشریه به چشم می خورد. البته بخش جدید و بسیار مهمی که کارگران در آن با [نشریه] کارگر سوسیالیست همکاری می کنند، بخش نامه ها است که در چند ماه اخیر پیشرفتی رادیکال داشته است. هنوز نقدی که *تروتسکی* که در نشریه آمریکایی *خواست سوسیالیستی* (سوشالیست اپیل) در ۲۷ می ۱۹۳۹ سطح بندی و بیان کرد، به طور کامل نسبت به کارگر سوسیالیست بی ارتباط نشده است. اگر چه باید اذعان داشت که کارگر سوسیالیست بسیار بهتر از *خواست سوسیالیستی* است. حال بیایید نوشته ای از *تروتسکی* را مورد توجه قرار دهیم:

"ظاهراً نشریه میان نویسندگان گوناگونی تقسیم شده است که هر یک بسیار خوب هستند، اما آن ها، به طور جمعی" اجازه دخالت



برایش اجتناب ناپذیر است که نسبت به مطالب آن تسلط نسبی و موضوعی روشن داشته باشد چرا که او همواره در آستانه ی به چالش و بحث کشیده شدن توسط هر کدام از خوانندگان و خریداران نشریه است. در واقع مردم هرگز ایده ای را کاملاً به دست نمی آورند مگر آن که مجبور باشند برای آن اندیشه های مبارزه کنند، بنابراین اگر نسخه ای از نشریه فروخته شد، این به معنای شکل گیری یک تعرض فکری یا بحث و جدل نیست، اما اگر مثلاً پنج نسخه از آن فروخته شود، چنین چیزی را ایجاد می کند. پس این یک تغییر کمی و رادیکال نیست، بلکه دگرگونی در کیفیت رابطه ی هر مخاطب با ایده های طرح شده در نشریه و همچنین در ارتباط با تشکیلات است و این چیزی است که می تواند آن اندیشه ها را گسترده تر ساخته و در بین توده های مخاطب ریشه دار کند. و اما در ارتباط با کمک مالی کارگران به نشریه. لنین به صراحت روشن ساخت که هر کمک مالی باید منظم و سیستماتیک باشد. پرداخت هفتگی هر "کوپک"، که با در نظر گرفتن شرایط نسبی دستمزدها در بریتانیا چیزی شبیه پرداخت یک "پنی" در هفته است، چیزی بود که از هر خریدار *پراودا* انتظار می رفت؛ و به هر حال این ها ذخایر حزب را تشکیل می دادند. در بریتانیا بنا به دلایل مشخصی تشکیل چنین شبکه هایی از کمک کنندگان مالی دشوارتر است و ما شاید مجبور باشیم که با هدف کمتر اما متعادل تری مثل ده پنی در ماه که در اولین روز پرداختی ماهانه جمع آوری خواهد شد، شروع کنیم. در این جا تنها موضوع پول نیست که بیش از آن، مسئله ی سیاست در بین است. با پرداخت پول، کارگران، تا اندازه ای، هویت سیاسی خود را همراه و همبسته با نشریه بیان می کنند. زمانی که آنان پول می پردازند، نگاه نقادانه ی بیشتری نسبت به نشریه خواهند داشت و البته به طور هم زمان، احساس قدرشناسی بیشتری بدان پیدا می کنند چرا که می دانند کمک های مالی شان در انتشار و توزیع تا چه حد تأثیرگذار می باشد. پس می بینیم که از چنین آغاز کوچکی چه اهداف بلند مدت و تأثیرگذاری پدید می آید. اگر ما در انجام چنین امری موفق شویم، می توانیم بگوییم که با داشتن هزاران یاری رسان ِ مالی در ظرف شش ماه آینده، پایگاه بسیار مهمی خواهیم داشت. همه ی تغییرات مذکور در بالا، در صورت وقوع، می تواند به یک دگرگونی شگرف و جدی در تمامی تشکیلات ما بیانجامد؛ و بیش از همه ی این ها، می تواند شرایطی را فراهم سازد که کارگران در تمامی وجوه سازمان ما دخالت و مشارکت ورزند چرا که در هر صورت، نشریه کمتر و کمتر اسامی *پل فوتس* ها و *لارین فلینت* ها [دو ژورنالیست مشهور] را به عنوان نویسندگان در بالای مقالات درج خواهد کرد، و بیش از هر زمان دیگر، به عنوان تشکیلات کارگران ظاهر خواهد شد. کارگران باید تشویق به این شوند که بدل به سخنرانان اصلی سازمان بر روی سکوهای خطابه گردند، نام آنان بیش از اکنون باید در نشریه به چشم بخورد و جای همه ی *پل فوتس* ها، *لارین فلینت* ها و *تونی کلیف* ها را در قسمت نام نویسنده مقالات را بگیرد. البته به طور هم زمان، نفوذ آنان در نقش آموزشی نشریه، به مرور زمان افزایش خواهد یافت. تمامی دگرگونی های پیشنهاد شده نمی توانند به وسیله ی یک کمپین محقق گردند. زمانی که ما تشکیلات مان را به سوی فعالیت در محیط های صنعتی به حرکت درآوریم، این کارمان سال ها طول کشید. این بار هم تبدیل کارگران سوسیالیست به یک نشریه ی کارگری و پیرو آن بدل نمودن *انترناسیونال سوسیالیستی* به یک

به عنوان مثال، برای داشتن پنجاه نوشته ی کارگری در هفته برنامه ریزی کنیم و آن را جزئی از اهداف نشریه خود قرار دهیم. برای آن ها ما تنها نیاز نداریم که شاید تلاش بیشتری را برای مداخله در نشریه توسط هیأت تحریریه و سازمان دهندگان انجام دهیم، بلکه ورای همه ی این ها ما می بایست به هر طریقی که شده فضا و امکان بیشتری را برای مقالات نوشته شده ی کارگری یا صحبت های پیاده و ویرایش شده ی کارگران در نشریه فراهم کنیم. هیچ نشریه سرمایه داری نیست که بتواند بیش از سه هزار خبرنگار داشته باشند، اما ما می توانیم.

مسئله ی نوشتن کارگران در نشریه، خود به خود موضوع هویت کارگرانی که با نشریه همکاری می کنند را بر می انگیزاند. در ژورنالیسم بورژوازی، مفهوم سلسله مراتبی، که در آن گروه کوچکی از مردم در مرکزیت قرار گرفته نیاز میلیون ها نفر را تأمین می کنند حکمفرما است. برای نشریات کارگری دخالت گری و درگیری مصرف کنندگان و مخاطبان موضوعی مرکزی است، بر انداختن اختلاف و فاصله ی شدید میان تولید کننده و مصرف کننده مسئله ی اساسی است. بنابراین متن نوشته شده توسط یک کارگر که شاید تنها ده ها تن را که با او و در محیط کارش در ارتباط هستند بتواند مستقیماً جذب کند، از اهمیت بسازایی برخوردار است. این یگانه راهی ست که نشریه می تواند در اعماق طبقه ریشه بدواند.

اکنون به مسئله ی توزیع کنندگان و فروشندگان نشریه می پردازیم. همان طور که گفته شد، با وجود این که تقریباً نیمی از اعضای انترناسیونال سوسیالیستی را کارگران بدی تشکیل می دهند، این موضوع در پخش و فروش نشریه نتوانسته به خوبی خود را نشان دهند. کمتر از بیست درصد از فروش نشریه در محل کار کارگران عضو انجام می پذیرد و این خود نقص بسیار مهمی است. البته می توان گفت که این تا اندازه ای نتیجه ی ارتباط خوانندگان و کارگران به عنوان نویسنده است. اما تا حدی نیز این خود مسئله ی مستقل می باشد. ما در چند سال اخیر بسیار گرفتار و درگیر تبدیل کردن سازمانی که در آن به زحمت می شد کارگری را یافت، به یک سازمان که کارگران به نحو وسیعی در آن مشارکت دارند بودیم و این خود سبب شد تا ما از محیط و اطراف مان به شکل مؤثری استفاده نکنیم. در واقع بر ای هر کارگری که خود را به ما نزدیک می کرد دو امکان را ایجاد می کردیم: یا به عضویت انترناسیونال سوسیالیستی درآید که به طور خودکار، می بایست حق عضویت بپردازد، در میتینگ ها و سخنرانی ها شرکت کند و غیره؛ یا این که یک نسخه از نشریه را بخرد. اکنون ما باید به محیط و پیرامون خود توجه بیشتری نشان دهیم و بیش از پیش بدان نزدیک شویم. ما باید از هر کدام از کارگران بخواهیم که چند نسخه از نشریه را بگیرد. اگر ما به این منظور برسیم، بر فرض پس از سه ماه، هزاران کارگری که عضو انترناسیونال سوسیالیستی نیستند، در هر نوبت، دو یا سه نسخه از نشریه را در دست خواهند داشت و این موضوع می تواند دگرگونی شگرفی در موقعیت ما ایجاد کند.

کارگری که تنها یک نسخه از نشریه را می خرد، واکنش و حالت بسیار متفاوتی نسبت به کسی که ده ها نسخه از آن را می فروشد، در برخورد با نشریه دارد. اگر کسی نسخه ای را بخرد، مجبور نیست که آن را مطالعه کند یا نسبت به عقاید متفاوت آن موضع گیری نماید؛ اما کسی که نشریه را توزیع می کند و می فروشد،



کریستین راکفسکی

بیانیه پیرامون اخراج از حزب (دسامبر ۱۹۲۷)



در کنگره مطرح شد که ما از حزب کمونیست اتحاد شوروی (CPSU) اخراج خواهیم شد. بنابراین وظیفه خود می دانیم تا بیانیه پیش رو را پیرامون موضوع مذکور به اطلاع کنگره برسانیم: (۱) اخراج، ما را از حقوق حزبی بی بهره می کند، اما نمی تواند ما را از وظایفی که هر یک از ما در پیوستن به صفوف حزب بر عهده گرفته بود، رها کند. ما، همچون گذشته، به برنامه حزبمان، به سنت های آن و به پرچم آن وفادار باقی خواهیم ماند. ما باید برای تقویت حزب کمونیست و تأثیرگذاری آن بر روی طبقه کارگر کار کنیم.

(۲) ما اعلام کردیم و اعلام می کنیم که مطیع تصمیمات کنگره پانزدهم پیرامون انحلال فراکسیون مان هستیم. ما خود را ملزم کرده ایم که در چارچوب اساسنامه حزب، از دیدگاه هایمان دفاع نماییم. ما تعهد کردیم، و اکنون نیز خود را متعهد می دانیم، که منتهای تلاش خود را جهت حفظ وحدت حزبمان، حزبی که در رأس یک دولت کارگری قرار دارد، بکنیم. ما قاطعانه تصمیم به ایجاد یک حزب دوم را، که به ما نسبت داده می شود، به عنوان تصمیمی مخالف با دیکتاتوری پرولتاریا و آموزه های لنین رد می نماییم. اخراج از حزب، نه عقاید ما را تغییر خواهد داد و نه برخورد ما با مسأله وحدت در حزب کمونیست اتحاد شوروی را. (۳) ما مؤکداً هرگونه ادعایی در مورد وجود گرایشات ضد شوروی در مبارزه خود را تکذیب می کنیم. همه ما، به شکلی، در ساختن دولت شوروی، نخستین کشور زحمتکشان، سهیم هستیم. هدف ما تقویت دولت شوروی بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان است. مسیر ما، مسیر اصلاح درون-حزبی است. ما برای پیروزی دیدگاه هایمان، تنها در این مسیر کوشش خواهیم کرد.

(۴) در کنگره، به عقاید ما برجسب عقاید منشویکی خورده است. منشویسم در ضدیت با انقلاب اکتبر بوده و هست و قهرمان دمکراسی بورژوایی که شکلی از تسط سرمایه داری است، می باشد.

حزب کارگری زمان بسیار طولانی را در بر خواهد گرفت. البته چنین امری بدین معنی نیست که ما نیازی به برخی اقدامات فوری و تکنیکی نداریم. واقعیت این است که با انتشار یک کتاب درباره ی قراردادهای کاری که بنا بر آن حقوق کارگران بر اساس کارایی و میزان تولید آنها در کارخانه پرداخت می شود، نشریه نمی تواند ما را به یک تشکیلات کارگری مبدل کند اما می تواند ما را در به سرانجام رساندن چنین روندی یاری دهد. تصمیمات فوری و تاکتیکی که ما باید هم اکنون اتخاذ کنیم عبارتند از: هر شعبه و کمیته ی کارخانه می بایست حداقل یک مقاله یا گزارش، برای انتشار، در ماه ارائه دهد. هر سازمانده باید دقت کند که حداقل از منطقه ی تحت پوشش او یک گزارش یا مقاله در هفته دریافت کنیم. اگر نیاز باشد ما باید تعداد روزنامه نگاران و خبرنگاران نشریه را افزایش دهیم، البته با این تأکید که آنان باید در میدان کارزارهای طبقاتی روزمره ی کارگران حضور داشته باشند. ما باید تغییر نقش خریداران نشریه به فروشندگان آن را، بدون این که هدف انفرادی در کار باشد سازمان دهیم؛ چرا که اصولاً داشتن اهداف انفرادی برای شعبه های و حوزه های تشکیلات کاملاً بی معنی است، ما باید کاملاً بر پیروزی ها و شکست های مان نظارت دشته باشیم. و در نهایت، ما باید تلاش کنیم تا، به عنوان نمونه، ده پنی در ماه را از خریداران نشریه جمع آوری کنیم. این ها اقدامات تاکتیکی و فوری هستند که ما می بایست اقدام به انجام شان کنیم.

مترجم: مزدک پویان

نخستین انتشار این مقاله در بولتن داخلی *انترناسیونال سوسیالیستی* در سال ۱۹۷۴ و سپس در کتاب *نه واشنگتن نه مسکو* منتشر شده به سال ۱۹۸۲ در لندن





(۱۱) مبارزه در درون صفوف حزب کمونیست اتحاد شوروی، نتوانست صفوف کمینترن را بی تأثیر بگذارد. اپوزیسیون، پیروان و سمپات های خود را، که درست مانند ما تحت سرکوب قرار دارند، تقریباً در تمامی احزاب برادر کمونیستی دارد. ما شک داریم که طرفداران اپوزیسیون اخراج شده از سایر احزاب، راه ایجاد یک حزب دیگر، به عبارتی راه تجزیه کمینترن را در پیش گیرند. تصحیح اشتباهات و درست کردن خط رهبران می تواند و باید در چارچوب وحدت صورت گیرد. توضیح و روشن سازی صبورانه دیدگاه های ما بر اساس حوادث، شرکت فعال در مبارزه احزاب کمونیست علیه بورژوازی و سوسیال دمکرات ها، قادر خواهد بود تا در زمان خیزش جدید موج جنبش کارگری، وحدت را در کمینترن، که بنیان محکم آن به دست لنین گذارده شده، بازگرداند.

(۱۲) ما، ضمن وفاداری به آموزه های مارکس و لنین، ارتباط پویا با حزب کمونیست اتحاد شوروی و کمینترن، به اخراج خود از سوی حزب کمونیست اتحاد شوروی با تصمیم قاطعانه خود برای مبارزه بی وقفه زیر پرچم بولشویکی برای پیروزی انقلاب جهانی، برای وحدت احزاب کمونیست به مثابه پیشگامان پرولتاریا، برای دفاع از دستاوردهای انقلاب اکتر، برای کمونیسم، برای حزب کمونیست اتحاد شوروی و کمینترن، پاسخ می دهیم.

ای. اسمیگلا، ن. مورالف، ک. راکفسکی، ک. رادک.

۱۸ دسامبر ۱۹۲۷

منبع:

<http://marxists.catbull.com/archive/rakovsky/1927/12/statement.htm>

نخستین انتشار: گزارش کنگره پانزدهم حزب، حزب کمونیست بریتانیا، ۱۹۲۸.

باز انتشار: کریستین راکفسکی، منتخب نوشته هایی پیرامون اپوزیسیون در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ۱۹۲۳-۳۰ (ویراستار: گاس فاگان)، الیس و بازبی، لندن و نیویورک، ۱۹۸۰.

ترجمه از انگلیسی به فارسی: آرمان پویان



ما در مبارزه برای سرنگونی سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا شرکت داریم. معنای مبارزه درون-حزبی ما بر بستر دفاع از دیکتاتوری سوسیالیستی در مقابل اشتباهاتی قرار دارد که به دنبال آن ممکن است دمکراسی بورژوایی، پس از چند دوره سیاسی، باز گردد.

(۵) ما صفت "تروتسکیستی" اپوزیسیون را، که ریشه در تلاش های ساختگی و عامدانه برای مرتبط کردن مشکلات عظیم دوره ما با اختلافات پیش از انقلاب دارد- اختلافاتی که مدت هاست از میان رفته و بسیاری از ما ارتباطی با آن نداشته ایم- انکار می کنیم. ما تماماً و به طور کامل بر پایه بنیان های بولشویسم می ایستیم.

(۶) ما به خاطر عقایدمان اخراج می شویم. عقایدی که در پلاتفرم و تزه های ما جمع بندی شده است. ما این عقاید را بولشویکی-لنینی می دانیم. ما نمی توانیم آن ها را انکار کنیم چرا که سیر حوادث، صحت آن ها را تأیید می کند.

(۷) تاکنون بیش از یک هزار نفر از کمونیست های اپوزیسیون از حزب اخراج گشته اند. اخراج رهبران اپوزیسیون از سوی کنگره نشانه اخراج چند هزار نفر دیگر خواهد بود. این اخراج ها- چه کنگره خواهد و چه نخواهد- به معنای چرخش سیاست حزب به سمت راست، و تقویت طبقات و گروه هایی در کشور خواهد بود که دشمن پرولتاریا و محرک تجاوزات خارجی از سوی امپریالیسم هستند.

محدود کردن کولاک، مبارزه با بوروکراسی، و معرفی روزگار هفت ساعته، مواردی هستند که با حذف همزمان عناصری از حزب که همواره طی چند سال گذشته در تلاش برای کاهش قدرت رو به رشد کولاک بوده، مصراً علیه تحریفات بوروکراسی صحبت کرده و مسئله بهبود سریع شرایط کارگران را در دستور روز قرار داده اند، امکان ناپذیر است.

تدارک برای دفاع از دستاوردهای انقلاب اکتر در مقابل یورش امپریالیسم با بیرون کردن همزمان آن دسته از عناصر حزب که بورژوازی جهانی را به عنوان دشمنان آشتی ناپذیر خود به حساب می آورد، امکان پذیر نیست.

(۸) نظام حزب، که نتیجه آن اخراج ماست، ناگزیر به تجزیه جدید حزب و اخراج های جدیدتر منجر خواهد شد. تنها نظام دمکراسی درون-حزبی است که می تواند جزئیات یک خط صحیح حزبی را تضمین و پیوندهای آن با طبقه کارگر را تحکیم کند.

(۹) اخراج طرفداران اپوزیسیون به انضمام سایر ابزارهای سرکوب علیه آن ها، با هدف ریشه کن نمودن عقاید اپوزیسیون در حزب صورت می گیرد. اما تا زمانی که این عقاید، منافع تاریخی پرولتاریا و وظایف اساسی حزب را به درستی منعکس می کند، حتی با وجود سرکوب هم به حیات خود در حزب ادامه خواهد داد و طرفداران جدیدی به دست خواهد آورد.

بولشویک های کارگری، قلب حزب هستند. در دوره افزایش خطر، صدای آن های برای سرنوشت حزب و انقلاب تعیین کننده خواهد بود.

(۱۰) ما، در حالی که از حزب اخراج می شویم، می باید برای بازگشت خود به صفوف حزب کار کنیم. ما معتقدیم که این اخراج موقتی خواهد بود، چرا که توسعه بیش تر مبارزه طبقاتی و فعالیت های ما، هر عضو حزب را به غیرمنصفانه بودن اتهاماتی که اخراج ما را به بار آورد، متقاعد خواهد کرد.



حزب ابزار برافروختن اخگر به شعله^(۱)

در دفاع از سوسیالیسم انقلابی، علیه رادیکالیزم خرده بورژوازی

«...هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموماً برای پرولتاریا موعظه وحدت و آشتی سر می دهند، بسوی آن دست دوستی دراز می کنند و می کوشند تا یک حزب بزرگ مخالف بر پا کنند که کلیه ی گرایش های مختلف یک حزب دمکراتیک را در بر گیرد. آنان می کوشند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال دمکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی تواند به پیش رود... و بسود خرده بورژوازی رادیکال و بضرر کامل پرولتاریا تمام می شود.»^(۲)

کارل مارکس و فردریک انگلس

مقدمه:

به راستی پرسیدنی است که چرا دولت های سرمایه داری، بسیاری از اقدامات علیه خود را تا حدودی تحمل می کنند- حتی گاهی انتشار مقالات و ترجمه های دیدگاه های کمونیست ها مانند کارل مارکس و انگلس را اجازه می دهند؛ سخنان ضد سرمایه داری سندیکالیست های چپ را گوش داده و تحمل می کنند؛ تشکل ها و انجمن های علنی و عمومی را حتی تحت فشار می پذیرند. اما، هرگز از در آشتی با تشکیلاتی مخفی از نوع لنینیستی آن بر نمی آیند؛ چرا در مورد حزب و تشکیلات مخفی کارگری حساسیت نشان داده و تمام ابزار سرکوب خود را در جهت از نطفه خاموش کردن آن به کار می گیرند؟ وحشت دستگاه اطلاعاتی، نظامی و قضایی یک نظام سرمایه داری، به ویژه از نوع اختناق آمیز آن، قابل درک است. زیرا یک گروه کوچک متعهد، جدی و مخفی، مجهز به برنامه برای رهایی طبقه کارگر و مصمم برای دخالتگری در درون جنبش کارگری در راستای تدارک کارگران به قول مانیفست برای «سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا» از هر عنصر دیگری برای دولت سرمایه داری خطرناک تر است. زیرا دولت سرمایه داری نیک می داند که عقاید کمونیستی و سوسیالیستی بدون حزب پر نفوذ سیاسی نهایتاً بی تأثیر بوده و در سطح تبلیغاتی باقی می ماند. دستگاه سرکوب نظام سرمایه داری می تواند جلوی اخگر ها را گرفته، شعله ها را نهایتاً خاموش کرده؛ اما «مشعل کارگری» را نمی تواند تحت کنترل قرار دهد؛ زیرا وجود مشعل کارگری اخگر ها را شعله ور کرده و شعله ها را دائمی برافروخته نگه می دارد. «مشعل کارگری» می تواند تاریکی ها را روشن کند. پرده از ایدئولوژی کاذب بورژوازی و خرده بورژوازی بر دارد. به سخن دیگر، دولت سرمایه داری تلویحاً به جامعه اعلام می کند: کتاب کمونیستی انتشار دهید! شعار ضد سرمایه داری بدهید! سندیکا، اتحادیه و احزاب بزرگ بسازید! اما، تدارک ایجاد حزب پیشتاز مخفی برای تدارک سرنگونی سیادت دولت سرمایه داری هرگز!

مارکس و انگلس جوان در نخستین اثر رسمی خود «مانیفست کمونیست»، آشتی ناپذیری سرمایه داری و کارگران را به درستی تشخیص داده و به تمام کارگران جهان گوشزد کردند که: «هدف

فوتی و فوری کمونیست ها: متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله ی پرولتاریا...» است و از «پرولتاریای سازمان یافته» به مثابه تنها نیرو برای رشد نیروهای مولده (رفاه اقتصادی) سخن به میان آوردند. مارکس و انگلس تا آخر حیات خود به این موضوع پای بند ماندند. به سخن دیگر آنان با صدای رسا اعلام داشتند که تا سیادت سرمایه داری از میان برداشته نشود؛ هیچ امیدی به رشد نیروهای مولده نیست و در نتیجه هیچ امیدی به دمکراسی و آزادی واقعی نخواهد بود. به زعم مارکس و انگلس چه کسانی این اقدام را باید تدارک ببینند: کمونیست ها با متشکل کردن «پرولتاریای سازمان یافته». این جملات ساده اساس نظریات مارکسیستی در دو قرن پیش بوده است. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه متکی بر نظریات این دو جوان کمونیست تحقق یافت. مسیر آتی انقلاب ایران نیز متکی بر همین جملات ساده پی ریزی خواهد شد.

اما ضدیت با حزب پیشتاز کارگری تنها محدود به دولت سرمایه داری نمی شود. متأسفانه در درون خود جنبش کارگری گرایشات ضد حزب پیشتاز کارگری، پرورش می یابند که با وجود ضدیت شان با نظام سرمایه داری، دچار انحراف شده و راه ساختن تشکل حزب پیشتاز کارگری را به شکل دیگری مسدود می کنند. بدیهی است که در غیاب یک سازمان سراسری آگاه کارگری سوسیالیستی این قبیل انحرافات در خود جنبش کارگری نیز به وجود می آیند. انحرافات ضد حزب پیشتاز کارگری، عموماً به شکل دو طیف (که در مقابل یکدیگر قرار گرفته؛ اما عملاً دو روی یک سکه هستند)؛ پدید می آید. سکه ای دو سویه ای به نام «رادیکالیزم خرده بورژوازی».

طیف اول، کسانی هستند که روند حزب سازی را موکول به یک آینده بسیار دور و نامعلوم دانسته که از بستر تحولات جبری در درون جنبش کارگری پدید می آید. برخی از این طیف زیر فشارها ناشی از اختناق و سرکوب، شعارها و شیوه عملکردی تشکیلاتی خود را تغییر داده و خود را به اصطلاح «منطبق با وضعیت موجود» می کنند. گرچه آنان به ظاهر از مدافعان کارگران نمایان می گردند و از حقوق صنفی آنان حمایت می کنند؛ اما دچار لغزش فرصت طلبانه شده و افق فعالیت خود را در درون نظام سرمایه داری می بینند (سندیکالیست های راست). بخشی دیگر از همین دسته برای متمایز نشان دادن خود از گرایش های سندیکالیستی راست؛ دست به طرح شعارهای به اصطلاح «رادیکال» و «ضد سرمایه داری» زده و ضدیت خود با تشکل حزب پیشتاز انقلابی، را با نقد به نظریات تحریف شده از مواضع حزب لنینیستی؛ به نمایش می گذارند. این عده خود را از یکسو فرای گرایشات سندیکالیستی، و از سوی دیگر فرای احزاب سنتی پنداشته و در واقع خود به فرقه ای ضد حزب لنینیستی مبدل گشته اند (سندیکالیست های چپ، آنارشیزم ها و برخی از آنارکو سندیکالیست ها).

طیف دوم؛ احزابی هستند که دچار انحراف قیم مآبانه شده و حزب و سازمان «کارگری» و «کمونیستی» خود را جدا از طبقه کارگر نقداً ساخته و از کارگران می خواهند که برای حل معضلات خود به آنها بپیوندند (احزاب چپ سنتی). این دسته با سوءاستفاده از تئوری لنینیستی و برداشت غیر واقعی و غیر اصولی از حزب لنینیستی؛ به ایجاد احزاب بورکراتیک، فرقه گرایانه و بی ارتباط با جنبش کارگری دست زده، و به شکل دیگری راه ساختن حزب



دیگری داشته است؟! چنانچه انگیزه دیگری در کار نباشد، چرا اینگونه مغرضانه صرفاً بر روی این جزوه تأکید می‌گردد و نه سلسله تحولات نظری لنین در مورد حزب پیشتاز کارگری؟ از مخالفان (و مدافعان دروغین) نظریه حزب لنینیستی، درخواست می‌شود که یک مورد دیگر از این طرز تفکر لنین، را استناد کنند. واقعیت اینست که نظریه منعکس شده در چه باید کرد، ابتداء، توسط «ویکتور آدلر» در برنامه «هاینفلد» سوسیال دموکراسی اتریش و سپس توسط «کارل کائوتسکی» مطرح شد. این نظریه، مفهوم اساسی نظریه سازماندهی در بین الملل دوم بوده است. برای آشنایی با این نظریه دو نقل قول از مقالات کائوتسکی در زیر آورده می‌شود:

"چنانچه سوسیالیزم نخواهد ساده نگر و از لحاظ سیاسی بی تأثیر باشد، بایستی مناسبات اجتماعی با کلیه ی مسائل پیچیده آن درک شود... بنابر این پرولتاریا نمی‌تواند نزد خود سوسیالیزم زنده ای بسازد. این سوسیالیزم باید توسط اندیشمندانی که مجهز به کلیه ی ابزار علمی بورژوائی، نقطه نظری پرولتاریا اتخاذ می‌کنند و از این نقطه نظر بینش اجتماعی پرولتاری نوین را گسترش می‌دهند، برای این طبقه آورده شود. چنان که اکثر این افراد برخاسته از بورژوازی بوده، که جنبش ناآگاه پرولتاریا را به یک جنبش آگاه و مستقل تبدیل کرده اند، و بالاخره به این ترتیب سوسیال دموکراسی را مهیا و پی ریزی کردند." (۱۷ آوریل ۱۹۰۱)

مضافاً بر این، وی در مقاله ای دیگر چنین نوشت:

"بنابر این آگاهی سوسیالیستی آن است که از خارج وارد مبارزه طبقاتی پرولتاریا گردد، و نه چیزی که به صورت نطفه ای از خود این مبارزه طبقاتی رشد کرده باشد." (۳)

در اینجا باید تذکر داد که مارکسیست های آن دوره؛ کارل کائوتسکی را به عنوان «پاپ» تئوری های سوسیالیستی می شناختند. به حق، او سهم بزرگی در تکامل تئوری های مارکسیستی ایفا کرده بود. او سر دبیر نشریه تئوریک حزب سوسیال دموکرات آلمان، "زمان نو" و همچنین نویسنده کتاب معتبری تحت عنوان "دکترین کارل مارکس" (خلاصه ای از جلد اول سرمایه) بود. این کتاب نهایتاً به ۱۸ زبان مختلف ترجمه شد. بدیهی است که لنین جوان نیز تحت تأثیر عقاید او قرار داشت. او پس از مطالعه موضع کائوتسکی در این مورد، در «چه باید کرد» عملاً همان نظریات کائوتسکی را بیان کرد:

"ما گفتیم که آگاهی سوسیال دموکراتیک در کارگران اصولاً نمی توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصرراً می تواند آگاهی تردیونونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، برضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانین بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. اما آموزش سوسیالیزم از آن تئوری های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تتبع نموده اند. خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیزم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی در زمره روشنفکران بورژوازی بودند." (۴)

پیشتاز کارگری را مسدود کرده اند. این طیف نیز به همان شکلی که گرایش ضد «تحزب گرایی» به تدارک حزب پیشتاز کارگری لطمه می زند، و با ایجاد سکت های بورکراتیک با نام «کارگری» و «کمونیستی»، در مقابل ساختن حزب پیشتاز کارگری قرار گرفته است.

گرچه این دو طیف به ظاهر در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند، اما وجه مشترکی با هم دارند: ضدیت شان علیه حزب پیشتاز کارگری. اولی با الگو قرار دادن طیف دوم به عنوان حزب لنینیستی و چند نقل قول از «چه باید کرد» دوره لنین (آگاهی از بیرون به درون طبقه)؛ حزب پیشتاز کارگری را در کل مردود اعلام می دارد؛ و دومی با متهم کردن طیف اول به نیبوستن به احزاب خود ساخته شان، آنها را تحت فشار سیاسی قرار می دهند. برای نقد به این انحرافات، بهتر است در ابتدا با بررسی تحریفات نظر لنین در «چه باید کرد» آغاز کرد؛ سپس به ریشه های تاریخی حزب از دیدگاه مارکس و انگلس؛ و به دنبال آن به زمینه های تئوریک حزب پیشتاز کارگری و اصول عمومی آن پرداخت؛ و در انتها اکنون چه باید کرد؟

بخش یک:

افسانه «چه باید کرد» و مسئله آگاهی «از بیرون به درون طبقه»

ادعاهایی که مخالفان و مدافعان دروغین حزب پیشتاز کارگری (حزب لنینیستی) نسبت به «چه باید کرد» و نظریات لنین طرح می کنند از قرار زیر است:

- ۱- حزب پیشتاز عموماً متشکل از «روشنفکران» است. زیرا این حزب معتقد است که کارگران خودشان قادر به تکامل آگاهی سوسیالیستی نمی باشند. آگاهی سوسیالیستی الزاماً باید همیشه توسط روشنفکران بورژوا به درون جنبش کارگری وارد گردد.
 - ۲- حزب پیشتاز متشکل از عده ای «انقلابیون حرفه ای» در تمایز با احزاب توده ای کارگری است.
 - ۳- حزب پیشتاز هرگونه حرکت خودبخودی کارگران را مردود می داند و همواره از «انقلاب» سازمان یافته شده سخن به میان می آورد.
 - ۴- حزب پیشتاز دموکراتیک نیست و دارای سلسله مراتب بورکراتیک (کمیته مرکزی، رهبری، کنگره و اقلیت و اکثریت) است، و به ساختار «شورایی» اعتقاد ندارد.
- در این بخش کوشش می شود که به نکات بالا که در اغلب نوشتجات مخالفان حزب لنینیستی (سندیکالیست های چپ و راست) و مدافعان دروغین حزب لنینیستی (احزاب سنتی) استناد می شود؛ پاسخ داده شود:

نقش روشنفکران و آگاهی از بیرون به درون طبقه

پیش از برخورد به این موضوع؛ باید یک نکته مهم را تاکید کرد که به غیر از جزوه «چه باید کرد» (۱۹۰۲) در هیچ نوشتار و گفتار دیگری (چه پیش و چه پس از نگاشتن این جزوه) اشاره ای به این موضوع در نوشتار لنین نشده است. پرسیدنی است که چرا مخالفان (و مدافعان دروغین) لنین تنها به این نوشته اشاره می کنند؟ برای نمونه چنانچه پس از نوشتن جزوه در ۱۹۰۲؛ لنین صحبت دیگری کرده باشد؛ آیا جا ندارد که اشاره شود که: "موضع لنین در سال ۱۹۰۲ چنین بوده اما پیش و پس از این جزوه موضع



کائوتسکی در جنبش کمونیستی؛ کماکان نظریات وی را به شکلی ترمیم کرده و منطبق تر به وضعیت جنبش کارگری ارائه داد. لازم به ذکر است که هم در دوره مارکس و هم در بین الملل در سال ۱۹۰۲ گرچه شرکت روشنفکران در درون احزاب کارگری و کمونیستی امری اجتناب ناپذیر قلمداد می شد؛ اما تداوم حضور آنان به مثابه یک امر "خطرناک" ارزیابی می شد (مارکس و انگلس حضور روشنفکران در درون احزاب کمونیستی را، به ویژه در آلمان، بسیار خطرناک توصیف می کردند).

لنین نیز در تمام طول حیات سیاسی خود در تمام عرصه های تشکیلاتی از خطر نفوذ روشنفکران در حزب، به اعضا و کادرهای حزب هشدار می داد. از کسانی که ادعا می کنند لنین خواهان حذف کارگران در درون حزب، و دادن قدرت به روشنفکران بوده است؛ می خواهیم یک مورد را نشان دهیم! درست برعکس تمامی مقالات در مجموعه آثار لنین مملو از جلوگیری از نفوذ روشنفکران در حزب است. در واقع انشعاب بلشویک ها از منشویک ها در سال ۱۹۰۳ بر سر این بود که منشویک ها می خواستند درهای حزب سوسیال دموکرات را بر روی روشنفکران غیر حزبی باز کنند و لنین ورود آنان به حزب را دشوارتر می کرد. تمامی تهاجم منقدین به نظریه حزب لنین تنها متوجه جزوه «چه باید کرد» است، که یک جوان با کمتر از یک دهه تجربه کار سیاسی آنرا نگاشته بود.

اما، باید توجه کرد که جزوه «چه باید کرد» در عین حال خطاب به کسانی بود که تحت عنوان «اکنونیست ها» اصرار داشتند که طبقه کارگر در کل براساس مبارزه روزمره اقتصادی و در رودرویی با سرمایه داری "بخودی خود" و به تدریج به آگاهی سوسیالیستی خواهد رسید. این عده خواهان «نهضت صد در صد کارگری» بوده و نقش سازمان انقلابی سیاسی را بیهوده می پنداشتند. در مقابل این قبیل برخوردها، لنین در سال های ۱۹۰۱-۱۹۰۳ به قول خودش «سرترکه» را در جهت مقابل خم کرد و برای خنثی کردن بحث این عده، نظریه خود را به صورت اغراق آمیز طرح کرد. اما حتی در همان نوشته نکته پراهمیت دیگری را نیز مطرح کرد که توجه کافی به آن نشده است. لنین وجه تمایزی بین طبقه کارگر بطور اعم و اخص قائل بود. گرچه بحث وی (و کائوتسکی) در مورد طبقه کارگر بطور اعم صحت داشت، اما، همان بحث در مورد پیشروی طبقه کارگر صدق نمی کرد. لنین در همان دوره در «چه باید کرد؟» چنین توضیح می دهد:

"اغلب می گویند: طبقه کارگر بطور خود بخودی بسوی سوسیالیزم می رود. این نکته از این لحاظ که تئوری سوسیالیستی علل سیه روزی طبقه کارگر را از همه عمیق تر و صحیح تر تعیین می نما ید کاملاً حقیقت دارد و به همین جهت هم هست که اگر خود تئوری در مقابل جریان خود بخودی سر تسلیم فرود نیاورد، اگر این تئوری جریان خود بخودی را تابع خویش گرداند، کارگران بسهولت آن را فرا می گیرند..." (۵)

مسئله انقلابیون حرفه ای

این ادعا مبنی بر اینکه لنین خواهان حزبی که توسط روشنفکران حرفه ای ساخته شود کاملاً بی اساس و کذب محض است. این اتهام نیز تنها از «چه باید کرد»، توسط مخالفان استنتاج شده است. در همان زمان به محض اینکه این اتهام وارد شد، لنین آنرا بارها در نوشتجات مردود اعلام کرد.

این جمله، کل «گناهی» است که لنین به آن مرتکب شده است! اما باید در ضمن، توضیح داده شود که استدلال کائوتسکی در طرح این موضوع چه بوده که مورد تأیید لنین جوان نیز قرار گرفته بود. در آن دوره در حزب سوسیال دموکرات آلمان، گرایش راستگرایی وجود داشت که برنامه آرفورت و مارکسیزم را مردود اعلام می کرد. بنیان گذار این مشی راستگرا، «ادوارد برنشتاین» بود. وی تحت تأثیر عقاید فابین های بریتانیا و گرایشهای چپ طبقه ی متوسط به خصوص "لیبرال های نوین" انگلستان، به تجدید نظر طلبی مارکسیزم دست زد. برنشتاین بر این اعتقاد بود که حزب سوسیال دموکرات آلمان می بایستی حزبی رفرمیستی، با جهت گیری به سوی جلب آراء عمومی، باشد. به نظر وی حزب و اتحادیه های کارگری وابسته به آن، بایستی صرفاً در حرف انقلابی باشند. زیرا که رشد اقتصادی آلمان و تکامل اجتماعی و سیاسی، و در نتیجه ظهور لیبرالیزم طبقه ی متوسط، از یک آشتی طبقاتی بین آن طبقه و طبقه ی کارگر و فراروئیدن به سوسیالیزم از طریق مسالمت آمیز، حکایت می کند. او اعتقاد داشت که زمان عقاید انقلابی سر آمده و باید در تئوری های مارکسیستی و مارکسیزم تجدید نظر کرد. او جنبش کارگری را مترادف با رفرم (اصلاح طلبی) و انقلاب را مترادف با تئوری، معرفی کرد. او بیان می کرد: "جنبش همه چیز و هدف هیچ" (یعنی امروز رفرم همه چیز است و فردا انقلاب).

در پاسخ به «تئوری» برنشتاین؛ کائوتسکی، نماینده جناح رادیکال حزب؛ نقل قول بالا را بیان کرد؛ مبنی بر این که جنبش کارگری باید تئوری انقلابی داشته باشد و آن تئوری از درون جنبش ظاهر نمی گردد و باید از بیرون توسط "روشنفکران بورژوا" وارد جنبش کارگری گردد. (۴)

قابل ذکر است که لنین جوان؛ حتی در اقتباس موضع کائوتسکی (جمله بالا)؛ دو زیر نویس به آن اضافه کرد که ملاحظه انتقادی خود را نسبت به آن جمله کائوتسکی بیان کرد. در زیر نویس اول، لنین می نویسد: "البته این (موضع) به این مفهوم نیست که کارگران هیچ نقشی در ایجاد چنین ایدئولوژی ای ندارند". لنین اضافه می کند که کارگران: "به مثابه تئوریسین های سوسیالیست مانند پرودون و وتکلینگز (در این روند) دخالت می کنند، به سخن دیگر زمانی که قادر به این کار باشند..." در این زیرنویس لنین به وضوح نشان می دهد که با پیشنهاد کائوتسکی توافق صد در صد ندارد.

زیر نویس دوم لنین در مورد «خود انگیزته» بودن عقاید سوسیالیستی است. لنین می نویسد "معمولاً گفته می شود که طبقه کارگر به شکل خود انگیزته به سوی سوسیالیزم سوق پیدا می کند. این کاملاً صحیح است به این مفهوم که تئوری سوسیالیستی بازتاب دهنده نتایج فلاکت طبقه کارگر است... و به این علت کارگران آنرا به سادگی جذب می کنند... طبقه کارگر به شکل خود انگیزته به سوی سوسیالیزم سوق پیدا می کند؛ اما در عین حال ایدئولوژی بورژوایی هم به شکل خود انگیزته خود را به مراتب بیشتر بر طبقه کارگر تحمیل می کند".

این دو زیر نویس نمایانگر ملاحظات نقادانه لنین جوان بر نظریات کارل کائوتسکی در مورد نقش کارگران در کسب آگاهی سوسیالیستی. همانطور که در زیرنویس ها نشان داده می شود؛ لنین با وجود درک این موضوع که انگیزه کائوتسکی، در تقابل با نظریات راستگرایانه برنشتاین بوده؛ و با توجه به اعتبار سیاسی



جزوه «چه باید کرد» لنین در سال ۱۹۰۲ به این منظور انتشار یافت.

مخالفان حزب لنینیستی بر این اعتقادند که ایجاد «هسته های مخفی» منجر به ایجاد فرقه (سکت) و یا «بورکراسی حزبی» و جدایی از کار توده ای می گردد.

اول؛ ساختن هسته های مخفی، از لحاظ تاریخی یکی از ابزار محوری جنبش کارگری بوده است. انتخاب اعضای فعال و مورد اعتماد در یک تجمع کوچک پایه اصلی یک حزب کارگری را بنا می نهد و بنیاد گذاران جنبش کمونیستی، کارل مارکس و فردریک انگلس نیز بر این نظریه اعتقاد داشتند. مارکس در ژوئن ۱۸۵۰ چنین می نویسد:

«فرستاده (اتحادیه کمونیست) به آلمان، که برای فعالیتش تأییدیه کمیته مرکزی را دریافت کرده است، در همه جا صرفاً مورد اعتمادترین افراد را به عضویت "اتحادیه کمونیست" پذیرفته است... اینکه انقلابیون می توانند عضو اتحادیه شوند و خیر، بستگی به وضعیت محلی دارد. چنانچه چنین عضوگیری امکان نداشته باشد، بایستی افراد مورد اعتماد و انقلابیون صالحی را که هنوز مفاهیم و نتایج نهایی کمونیستی جنبش کنونی را دریافته اند، در یک رده دوم از اعضای اتحادیه به معنی وسیعتر، گرد آورد. این اعضای رده دوم که برای آنان نیابستی چیزی جز ارتباطات محلی و ایالتی را فاش کرد، باید بطور مداوم زیر نظر رهبری اتحادیه و کمیته ها باشند... جزئیات سازماندهی باید به هسته های رهبری کننده واگذار شود...» (۶)

دوم؛ بورکراسی زمانی بر جنبش کارگری مسلط شد که حزب های انقلابی کارگری نفوذ بسیار ناچیزی بر جنبش بین المللی کارگری داشتند. در واقع حزب های سوسیال دموکراتیک و سندیکاها کارگری، بورکراسی عمیقی را تکامل دادند. علت آن نیز ساده است. دموکراسی مستلزم شرکت فعال کلیه ی اعضا در کلیه ی سطوح - به خصوص در سطح تصمیم گیری - یک سازمان سیاسی است. گشودن درهای حزب به روی «توده ای» از اعضا غیر فعال که هرگز در رهبری آن شرکت نخواستند کرد، از پیش، انحصار رهبری حزب را در دست اقلیت کوچکی از اعضا متمرکز می کند. این اکثریت غیر فعال، دقیقاً به همان دلیل که «غیر فعال» هستند، زیر نفوذ ایدئولوژی حاکم در جامعه، یعنی ایدئولوژی بورژوازی (و خرده بورژوازی) قرار می گیرند. حزب های «کارگری» و «دموکراتیک» جوامع سرمایه داری که میلیون ها عضو کارگر دارند توسط عده ای انگشت شمار رهبری می شوند. از آنجایی که انتخابات دموکراتیکی در کار نیست؛ این «رهبران» برای مدت های طولانی در مناصب خود باقی می مانند و عمدتاً به عناصر منحنط و رفرمیست با اعتقادات خرده بورژوازی تبدیل می شوند.

در مقابل این انحطاط بورکراتیک، نظریه سازماندهی «حزب پیشتاز» تا کید می کند که در حزب صرفاً بایستی اعضا فعال را پذیرفت و آنان را در کوتاه ترین مدت بر اساس اصول مارکسیستی آموزش داد. فقط تحت چنین وضعیتی می توان به حداقلی از برابری و کار مشترک در درون حزب انقلابی رسید؛ و صرفاً چنین حزبی قادر به تضمین دموکراسی درونی است. حزبی که متشکل از کارگرانی که «بطور خودانگیخته به مبارزه برخاسته اند»، قادر است در نهایت کل طبقه کارگر را در وضعیت اعتلای انقلابی

نکته مهمی که در پیوند با این مبحث باید ذکر کرد؛ مسئله غیر قانونی بودن فعالیت احزاب در روسیه بود. باید توجه کرد که نظریه حزب لنینیستی؛ یک فرمول عام و جهانشمول برای تمام کشورها و تمام موارد، نبود. بلکه پاسخی بود برای وضعیت سال ۱۹۰۲ در روسیه تزاری. لنین منظورش از «انقلابیون حرفه ای» در وضعیت روسیه این بود که تشکیلاتی به وجود آید که اعضا و فعالان آن ضمن انجام اقدامات کارگری، هر روز توسط پلیس شناسائی و راهی سیبری نشوند. «ضد لنینیست ها» استدلال می کنند که منظور لنین از «انقلابیون حرفه ای» این است که او خواهان استخدام روشنفکران تمام وقت برای انجام فعالیت های حزبی بوده است. بدیهی است اگر چنین می بود محققاً این روش به حذف کارگران منجر می شد. اما نظر لنین چنین نبود. سال ها پس از نگاشتن چه باید کرد، او به کرات متذکر شد که حزب به اعضای نیاز دارد که بخش عمده (یا تمام) وقت آزاد خود را به امور تشکیلاتی بپردازند. به سخن دیگر «انقلاب حرفه ای» کسی است که فعالیت سیاسی او نقش محوری و مرکزی در زندگی اش داشته باشد. یعنی زندگی روزمره او تابع کار سیاسی اش باشد؛ و نه برعکس. بدیهی است که کار سیاسی برای یک انقلابی نمی تواند یک مشغولیت باشد. مسلماً یک انقلابی حرفه ای مانند هر فرد دیگر در جامعه باید مشغول به کار باشد؛ اما کار و زندگی خصوصی او در مرکز زندگی اش قرار نمی گیرد؛ بلکه کار شخصی او بر محور کار سیاسی اش سازمان می یابد. البته تردیدی نیست که عده ای نیز به شکل تمام وقت در حزب می توانند استخدام گردند. اما این امر می تواند موقتی باشد و شامل حال تمام اعضای حزب گردد و نه تنها یک عده برگزیده و به شکل دائمی. اما در عین حال، حضور انقلابیون حرفه ای کارگر در حزب از اهمیت بسیار برخوردار است. نخست اینکه کارگران عضو حزب می توانند وقت بیشتری برای فعالیت حزبی بگذارند و از کار روزمره در کارخانه برای مدتی رها گردند. دوم اینکه در این فرصت آنها تعلیمات سیاسی و آموزشی لازم را می بینند و در بازگشت به کارخانه مجهز تر از پیش دخالت سیاسی خواهند کرد.

مرکزیت و هسته های مخفی

در ابتدا باید ذکر کرد که زمانی که لنین در سال ۱۹۰۲ طرح پیشنهادی خود را در «چه باید کرد» ارائه داد، او قصد طرح نظر نوینی را نداشت. حزبی که او مد نظر داشت همانند احزاب بین الملل دوم به ویژه حزب سوسیال دموکرات آلمان به رهبری «آگست بیل» بود. با این تفاوت که این حزب می بایستی در وضعیت غیر قانونی و پلیسی تزاریزم فعالیت داشته باشد. مخالفان و مدافعان دروغین حزب لنینیستی از مفهوم «سانترالیزم» و «مرکزیت» این برداشت را می کنند که گویا نظر لنین یک پدیده تشکیلاتی ماوراء مرکزیت و یا بورکراتیک بوده است. چنین نبوده است؛ نظر لنین داشتن یک مرکزیت برای سازماندهی فعالیت ها (مانند سایر احزاب موجود) بود. زیرا که در روسیه در سال ۱۹۰۲ حزب سراسری وجود خارجی نداشت. کنگره نخست حزب در روسیه در سال ۱۸۹۸ برگزار شد که به اهداف خود نایل نگشت. جنبش کارگری در روسیه همواره متشکل از هسته های منزوی کمونیستی؛ و گروه های کارخانه ای جدا از هم بود. در آن زمان هیچ مرکز فعالیتی یا «حزبی» وجود نداشت. کنگره دوم در سال ۱۹۰۳ قرار بود که به تشکیل چنین حزبی مبادرت کند و



نا دیده، نا شناخته شده پشت در های بسته، به وجود می آمد که به جای کارگران تصمیم اتخاذ می کند. به سخن دیگر این انحراف نقش حزب را کاملاً منتفی دانسته در نتیجه سازماندهی انقلابی را منتفی می کرد.

اکنون میست های روسیه بر این اعتقاد بودند که جنبش کارگری به حزب نیاز نداشته، و همه چیز توسط جنبش خود بخودی کارگری به توفیق و پیروزی نهایی می رسد. لنین با این روش از کار مخالفت می کرد.

انشعاب و وحدت حزبی

مخالفان حزب لنینیستی ادعا می کنند که لنین در حزب همواره خواهان انشعاب و افتراق بوده است. برای نمونه از انشعاب بلشویک ها و منشویک ها در سال ۱۹۰۳ نام می برند.

در این مورد باید ذکر شود که برخلاف گرایشاتی که خواهان وحدت یا انشعاب «به هر بها» هستند، برخورد لنین با منشویک ها درست بوده است. در سال ۱۹۰۳ لنین با حمایت پلخانیف اکثریت آرا در مورد مسایل تشکیلاتی حزب را بدست آورد. منشویک ها انشعاب کردند و نظر اکثریت را نپذیرفتند. پس از آن پلخانیف موضعش را تغییر داد و از لنین خواست که برای حفظ «وحدت»، کنترل ایسکرا را به منشویک ها داده شود. لنین توضیح داد که چنانچه خود او در اقلیت قرار می گرفت مواضع اکثریت را برای دوره ای می پذیرفت و منشویک ها برای حفظ وحدت باید نظر کنگره دوم را بپذیرند. منشویک ها این نظر را نپذیرفتند و انشعاب تحمیل شد. سال ها پس از آن لنین بارها برای وحدت بین دو جناح کوشید (رجوع شود به مجموعه آثار لنین به انگلیسی، جلد های ۶ و ۷).

بنابر این، استدلال هایی مبنی بر اینکه حزب و تشکیلات لنینیستی دارای مواضع انشعاب طلبی است، صحت ندارد.

لنین پس از چه باید کرد

از دیدگاه لنین کسب آگاهی سوسیالیستی، درون طبقه کارگر (و یا بخشی از آن) امکان پذیر است؛ بشرط اینکه کارگران تحت تأثیر جریان خود بخودی (و یا رفرمیستی) قرار نگیرند. در واقع اختلاف اساسی لنین با مخالفان خود در حزب سوسیال دموکراسی روسیه بر همین نکته استوار بود.

یکسال پس از انتشار چه باید کرد، در بحث در مورد برنامه ی حزب در دومین کنگره ی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه بحث در مورد طرح پیشنهادی برنامه ی حزب در نشست هشتم کنگره (۲۱ ژوئیه ۱۹۰۳) آغاز شد. در نشست نهم لنین گفت:

"...نتیجه گیری کنیم. ما همه حالا می دانیم که اکنون میست ها ترکه را در یک جهت خم کردند. برای اینکه ترکه راست شود ضروری بود که آن را به جهت دیگر خم کرد، و این آنچه که من کردم، می باشد. من اطمینان دارم که جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه همیشه ترکه ای را که از سوی هر نوعی از اپورتونیزم خم شده است را شدیداً راست خواهد کرد، و به این ترتیب ترکه ی ما همیشه راستترین و مناسب ترین خواهد بود."

اما انقلاب ۱۹۰۵، موضع لنین را در مورد این وجه تمایز اساسی و مفهوم نظریه سازماندهی بیشتر صیقل داد. لنین در پیشگفتار

برای تسخیر قدرت سازمان دهد. محافظی کوچک کارگری که زیر لوای «کار توده ای» این روابط دموکراتیک درونی را رعایت نمی کنند خود آغشته به انحرافات بورکراتیک می گردند.

سوم؛ در طول تاریخ جنبش کارگری همواره گرایشاتی دیده شده اند که به صورت فرقه (سکت) عمل کرده اند. این روش در مقابل نظریه «کار توده ای»، قرار گرفته است. این دو روش از هم متمایزند: اولی بر اساس یک برنامه و عقاید ویژه شکل می یابد. و دومی بر اساس نقش مستقیم آن در مبارزه طبقاتی. تاریخ جنبش سوسیالیستی عمدهً بر اساس شکل یابی تشکلات فرقه ای آغاز به کار کرد. تنها تکامل مبارزات کارگری نیاز احزاب توده ای که تمام کارگران را نمایندگی می کرد طرح کرد. مهم ترین تکامل در مقابل اشکال تشکیلاتی فرقه ای تشکیلات بین الملل اول بود. کارل مارکس در شکل دادن جنبش کارگری در تمام اشکال آن در یک سازمان بین المللی سراسری؛ نقش تعیین کننده داشت.

این روش از کار؛ در بین الملل دوم نیز ادامه یافت (با این تفاوت که اتحادیه های کارگری در بین الملل دوم شرکت فعال نداشتند). در فرانسه فرقه های سوسیالیستی تا سال ۱۹۰۵ که «حزب سوسیالیست واحد» شکل گرفت، ادامه یافت. در آلمان فرقه لاسال تا سال ۱۸۷۵ فعال بود. سکت ها در بریتانیا (فدراسیون سوسیال دموکرات که مدعی سوسیالیزم «انقلابی» بود) وجود داشت.

در سال ۱۹۰۲ زمانی که لنین «چه باید کرد» را نگاشت، تفاوت فاحشی بین روسیه و آلمان آن دوران وجود داشت. در آلمان جناح انقلابی حزب سوسیال دموکراسی نقش تعیین کننده در جنبش کارگری داشت. اما در روسیه جناح راست دست بالا را داشت. پیشنهاد لنین در «چه باید کرد» این نبود که باید یک فرقه چپگرا، خارج از جنبش کارگری ساخته شود. تا سال های پیش از انقلاب اکتبر لنین هیچگاه صحبت از ساختن یک حزب سراسری کمونیستی خاص، به میان نیاورد. «اصول لنینیزم» به مثابه حزب «آهین» در واقع پس از انحطاط کمینترن توسط استالینیزم ساخته شد و هیچ ارتباطی به حزب لنینیستی نداشت.

پیشنهاد لنین جوان بر اساس اصول حزب سازی بین المللی ایجاد یک حزبی بود که فعالیت ها را در روسیه اختناق زده دولت تزاری، مرکزیت دهد، اما در عین حال دموکراتیک باشد. دموکراسی در جهت جذب تجارب کارگری به درون حزب و تصمیم گیری دموکراتیک در مورد نحوه ی اجرای آن در جامعه. محققاً لنین خواهان ایجاد یک فرقه نبود. برای نمونه، در تبعید، به جای ایجاد یک فرقه تشکیلاتی خاص، به هیئت تحریریه «ایسکرا» با گرایش متفاوت نظری پیوست. حتی انشعاب «بلشویک» ها و «منشویک» ها تا پیش از جنگ جهانی اول به مفهوم دو جناح در درون یک حزب سوسیال دموکراتیک روسیه تلقی می شد.

حرکت خود به خودی

تقابل «تنوری خود به خودی» با «تنوری سازماندهی حزبی» نیز به درجه ای که مخالفان و مدافعان دروغین حزب لنینیستی ادعا می کنند، نبوده است. هیچکس (و به ویژه لنین) در جنبش کارگری تردیدی نسبت به جنبش خود بخودی کارگران نداشت. آنچه لنین با آن مخالفت می کرد، برجسته کردن جنبش خود به خودی، به مثابه تنها راه رهایی کارگران بود. این قبیل «بزرگ سازی» های جنبش خود به خودی؛ نقش رهبری کارگران را نادیده گرفته و در نتیجه دامن به بورکراسی کارگری می زند. زیرا در آن صورت رهبری



مقاله ای تحت عنوان «دوازده سال» در سال ۱۹۰۸ چنین می نویسد:

"پیش شرط اساسی برای موفقیت در استحکام حزب این واقعیت است که طبقه کارگر که برگزیدگان آن سوسیال دموکراسی را به وجود آورده اند به علت شرایط عینی اقتصادی دارای ظرفیت سازمان یابی ویژه ای است که او را از سایر طبقات جامعه سرمایه داری متمایز می کند. بدون این پیش شرط، سازمان انقلابیون حرفه ای چیزی جز یک بازی، یک ماجراجویی و یک پرچم ساده نخواهد بود و جزوه "چه باید کرد؟" تأیید می کند که سازمان انقلابیون حرفه ای فقط در پیوند با طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خود انگیزه به مبارزه برخاسته است معنی دارد"

و ادامه می دهد که: نقایص سازمان هسته های کوچک که بازتاب "مرحله نوپایی و عدم بلوغ جنبش کارگری در یک کشور" محسوب می شود، صرفاً در صورت "گسترش حزب در جهت عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند" برطرف می شود.

به سخن دیگر، تحلیل "یک جانبه" کائوتسکی که لنین در جزوه "چه باید کرد" استفاده کرد؛ در مورد چگونگی انتقال آگاهی سوسیالیستی از بیرون به درون طبقه کارگر، پس از تجربه شکست انقلاب ۱۹۰۵ تکامل یافت، و آن نظریه بر پیوند روشن فکران انقلابی و "طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خود انگیزه به مبارزه برخاسته است" و یا "عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند" تکامل یافت. منظور از "عناصر کارگری" در درون جنبش کارگری نیز همانا رهبران عملی طبقه کارگر هستند. تئوری لنینیستی سازماندهی که بنیاد حزب بلشویک را پی ریزی کرده و پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه را تضمین کرد، در واقع براساس چنین نظریه ای استوار بود و نه نظریات کائوتسکی و یا حتی نظریات مندرج در «چه باید کرد».

یادداشت ها:

۱- «اخگر، شعله را می افروزد» شعار نشریه «اخگر» (ایسکرا) دوره لنین ۱۹۰۲ بود. اما از منظر بلشویزم بر افروخته نگه داشتن شعله، نیاز به «حزب پیشتاز کارگری» یا «مشعل کارگری» به مثابه ابزار سازماندهی کارگران دارد.

۲- "خطابه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست" - کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب "انقلاب های ۱۸۴۸" به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه ۳۲۴

۳- "تجدید نظر در برنامه سوسیال دموکراسی در اتریش"، نشر عصر جدید، سال ۲۰، جلد اول، شماره ۱۸ اکتبر ۱۹۰۱، صفحات ۷۹-۸۰.

۴- چه باید کرد- لنین (مارس ۱۹۰۲)، منتخب آثار به فارسی، جلد اول، صفحات ۲۷۸-۲۷۷.

۵- البته به اعتقاد نگارنده این مقاله؛ حتی در آن زمان نیز استدلال های کائوتسکی درست نبوده و تنها واکنشی بود به گرایش راست حزب سوسیال دموکرات آلمان. لنین نیز با نوشتن زیر نویس هایی به «چه باید کرد» احساس خود را به نوشته کائوتسکی نشان داد.

۱- همانجا، صفحه ۲۹۴.

ادامه دارد

در آشوب شبم است

که به چشمانت خیره می شوم

از آن برای

نگاه تو تقدسی است

که مرگ را به سُخره می گیرد

و عشق را به پرواز!

در چشم هایت نگاه می کنم

و در برابرشان به رَج سر تعظیم فرود می آورم

از گذرگاه آینه عبور می کنم

خط کیود مرگ را بر روی گردنت

به حلق آویز یک ملت می یابم

چشمان واگشاده ی تو

در اردوگاه جنایت اسلام و سرمایه

در لغزندگی پلشتی و رطوبت

در ردای جهل و کشتار آخوندی

به انکسار، در کوچه پس کوچه های این سرزمین

منعکس می شود

و نامت از این پس

بر روی اسفنج های ابری

که آبیستن رعد و باد و آتش و شورش اند

به استمرار فریاد می کنیم!

در رشای شیرین علم هولی و تمام زنان و مردان جانباخته ی دیروز، امروز و همه روز

۵ خرداد ۱۳۸۹ - آبتین